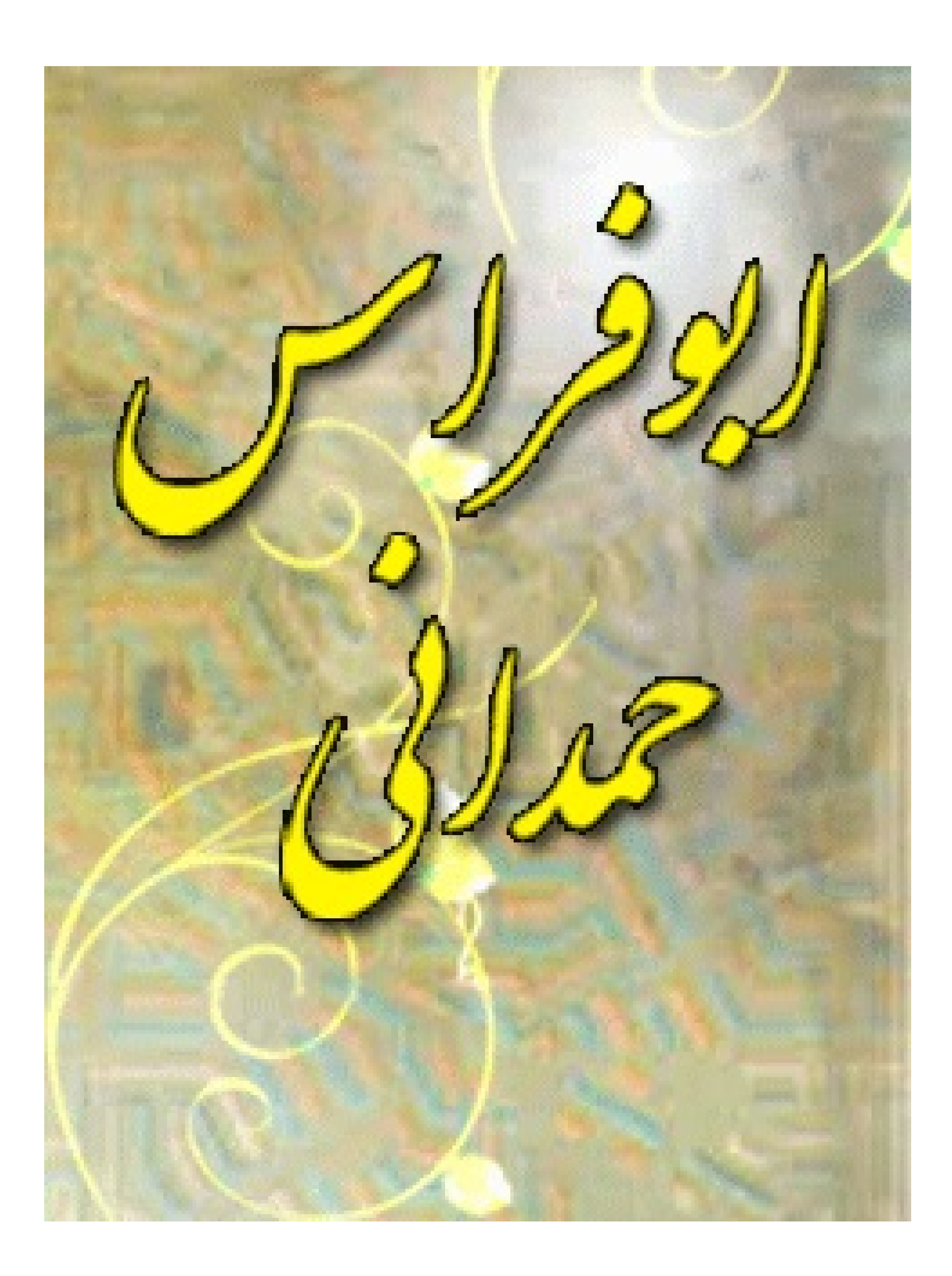

ابو فراس
حمدانی



ابوفراس حمدانی

نویسنده:

محمد باقر پورامینی

ناشر چاپی:

دار الکتب العلمیۀ

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ابو فراس حمدانی

مشخصات کتاب

سرشناسه : پور امینی، محمدباقر

Muruwah, Muhammad Rida عنوان و نام پدیدآور : ابو فراس الحمدانی الشاعرالامیر/ محمدباقر پور امینی مشخصات نشر : بیروت : دارالکتبه العلمیه، ۱۹۹۸م = ۱۳۶۷. مشخصات ظاهری : ص ۱۲۱ فروست : (الاعلام من الادباآ و الشعراآ) وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی موضوع : ابو فراس حمدانی حارث بن سعید، ۳۲۰؟ - ۳۵۷ق -- نقد و تفسیر موضوع : شعر عربی -- قرن ۴ق -- تاریخ و نقد رده بندی کنگره : PJA۳۸۸۹ /م ۴ الف ۲ ۱۳۶۷

تقدیم به پدرم

فروغ زندگی و رهنمای راهم . . .

مقدمه

زندگی نامداران فرهنگ و ادب و حیات دلیران سیاست و نبرد ، برگ زرّینی است که از آن نور امید می بارد و پرتوش صفحات تاریخ را ماندگار و دوست داشتنی می سازد .

شیعی پاک نهاد ، ابوفراس حمدانی ، فرزانه ای که شکوفه جوانی او در گلشن ادب جوانه زد و رایحه عطر حیات اجتماعی اش دل انگیز گردید ، در شکوه و دلیری یگانه روزگار بود و تمام توان خویش را در خدمت اعتلای حکومت شیعی حمدانیان گذارد و به عنوان کارگزار امین و سردار دلیر سیف الدوله ، در صحنه امارت و میدان جنگ به زیبایی درخشید .

ابوفراس با تأسی به خاندان رسالت ، بر اعتقاد و علاقه خود به اهل بیت(علیهم السلام)پافشاری داشت و در پیروی و بیان فضائل امیرمؤمنان(علیه السلام) و پیشوایان معصوم بی باک بود و در سروده های بسیارش به تندی بر نابخردی امویان و ستم عباسیان تاخت; چنان که وی را در شمار شاعران آل محمّد(علیهم السلام) بر شمرده اند .

یا ربِّ إنّی مهتد بهداهُم

لا أهتدی یوم الهدی بسواهُ(۱)

خدایا ! من به راهنمایی آنان راه یافته ام و در هنگام هدایت به راه دیگران نروم .

آن شهریار بلاغت و خداوندگار ادب ، خورشید عصر خویش بود و پس از حیات دُرَربارش ، اشعار و قصاید او نیز جلوه و نورانیت خود را حفظ نمود و توشه

۱ . الغدیر ، عبدالحسین امینی ، ج ۳ ، ص ۵۵۲ .

راه مشتاقان راست کیش گردید; آن گونه که خود از شعرش یاد می کرد : «سخن من شعری است که شنوندگان در

طول روزگار ، هماره از آن هدایت می یابند . »

وینک منم ،

این شعر شیعه

یک باغ ، داغ لاله خونرنگ

یک مثنوی سروده شمشیر

یک میکده ترانه فریاد

صدها هزار سینه پرآهنگ(۱)

این دفتر با هدف معرفی زندگانی و آثار مانا و با طراوت آن «شهریار شعرِ» شیعی ، به منظور نشر در مجموعه «شاعران قبیله نور» و به سفارش پژوهشکده باقرالعلوم(علیه السلام) تهیه و تدوین گردید ، و دست نوشته های آقای محمّد اصغرنژاد و راهنمایی های مشفقانه حجج اسلام محمود مهدی پور و جواد محدثی بر غنای آن افزود ، که کمال تشکر را از ایشان دارم .

آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

۲۷ رجب ۱۴۲۰ (مبعث پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله))

محمدباقر پور امینی

۱ علی موسوی گرمارودی .

بخش نخست : میلاد مهر

ستاره مَنبِجْ

در ناحیه غربی رودخانه فرات و در بیابان سبز و حاصل خیزِ شرق حلب ، (۱) شهری گشاده اطراف با هوایی دل انگیز قرار دارد که جلوه گاهش به زیبایی ، ممتاز و نسیمش روح نواز است . این شهر پاکیزه که «منبج» نام دارد ، به روزش سایه گستر و به شبش چنان که در وصف آن گویند : هماره سحر است . شرق و غرب آن از بوستان هایی پر از درختان و میوه های الوان و آبی روان که به تمام زوایای آن می رسد ، پوشانده شده است . این شهر ، پیشتر از شهرهای باستانی روم بود و از بناهای رومی آثاری در آن باقی است که بخش هایی از آن دستخوش حوادث زمان گشته و رو به ویرانی نهاده است . (۲)

۱ . فاصله منبج تا فرات ، سه فرسخ و

تا حلب ، ده فرسخ است . ر . ك : مراصد الاطلاع ، عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی ، ج۳ ، ص ۱۳۱۶ .

۲ . سفرنامه ابن جبیر ، محمد بن احمد بن جبیر ، ترجمه پرویز اتابکی ، ص۳۰۵; اشکال العالم ، ابوالقاسم جیهانی ، ترجمه علی کاتب ، ص ۸۱; حدود العالم ، به کوشش منوچهر ستوده ، ص ۱۷۰ .

مردم آن دیار اهل احسان و خیراند و فرزانگان و شعرای چندی همچون بختری از آن برخاسته اند . (۱) در این بوستان سرای رشک جنان ، به سال ۳۲۰ قمری(۲) کودکی پا به عرصه گیتی نهاد که «حارث» نامیده شد . (۳)بعدها او «ستاره منبج» شد و به «ابوفراس» شهرت یافت; و این کنیه و واژه بر گرفته از نام شیر ، بر شجاعت و رشادت او گواهی می داد .

۱ . معجم البلدان ، یاقوت بن عبدالله حموی ، ج ۵ ، ص ۲۰۶ .

۲ . تمامی تاریخ های ذکر شده در این کتاب به جز صفحه ۶۵ قمری است; از این رو از ذکر واژه های : هجری قمری ، قمری و یامختصر آن (هق ، ق) در حد امکان صرف نظر می شود .

۳ . اعیان الشیعه ، محسن امین عاملی ، ج ۴ ، ص ۳۰۷; معجم البلدان ، ج ۵ ، ص ۲۰۶ .

گروهی تولد ابوفراس در «موصل» را محتمل دانسته اند و بر حکمرانی پدر وی در سال ۳۱۸ قمری بر آن سامان استناد می کنند . ر . ك : دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۶ ، ص ۱۲۰ .

شایان ذکر است

«مقتدر» در ۳۱۸ قمری پس از عزل «ناصرالدوله» از امارات موصل ، ولایت آن جا را به عموهای او سپرد و پدر ابوفراس یکی از ایشان بود و لیکن حکمرانی او در آن شهر روشن نیست .

خاندان

ابوفراس از سلسله ای شیعی مذهب به نام «آل حمدان» برخاست; خاندان نیک سرشتی که با صفاتی چون کرم ، سخاوت ، شجاعت و فصاحت شهره اند .

فلم یخلق بنو حمدان الا *** لمجد او لبأس اولجود(۱)

آل حمدان جز برای بزرگواری یا دلاوری یا بخشندگی آفریده نشده اند .

«ابوالعلا سعید بن حمدان» پدر ابوفراس است . او از عرب های اصیل بود(۲) و در میان حمدانیان جایگاه والایی داشت و مدتی بر مسند فرمانروایی تکیه زد . مادر و نیای مادر او رومی اند . (۳) سعید در چنین خانواده ای شکفت و سال های آغازین کودکی اش رقم خورد .

ابوالعلا سعید بن حمدان همچون برادران دیگر خویش در دستگاه خلافت ، امارت یافت(۴) و در سال ۳۱۲ به حکومت نهاوند گمارده شد . پس از مرگ ابوالهیجا (برادر ابوالعلا) در سال ۳۱۸ مقتدر ، ناصرالدوله ، فرزند ابوالهیجا را از حکومت موصل عزل کرد و ولایت آن جا را به عموهای او سپرد . ناصرالدوله پس از چهار سال موصل و دیار ربیعه را تصرف کرد و

۱ . از سروده های ابوفراس .

۲ . سعید بن حمدان بن حمدون بن حارث بن لقمان . . . حمدانی عدوی تغلبی . ر . ك : اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۰۷ .

۳ . همان; دائره المعارف تشیع ، ج ۱ ، ص ۴۳۰ . ابوفراس

خود به این پیشینه اشاره می کند :

لإسماعیل بی و بنیه فخر

و فی اسحاق بی و بنیه عُجبُ

و نیز سروده است :

اذا خفت من اخوالی الروم خطه

تخوفت من اعمامی العرب اربعا

۴ . بغیه الطلب فی تاریخ حلب ، عمربن احمد بن ابی جراده ، ج ۶ ، ص ۴۲۹۱ .

سپس عمویش ابوالعلای سعید را که قصد تصرف آن جا را داشت ، به قتل رساند . (۱) در سومین بهار زندگی ابوفراس مرگ پدر پیش آمد و در این سنین آغازین ، غم یتیمی بر سرش سایه افکند .

در این مقطع ، آغوش مهربان مادر ، یگانه ملجأ و تکیه گاه ابوفراس بود و او دوران کودکی و نوجوانی را تحت تربیت مادر سپری کرد . این زن در رشد و پرورش وی از هیچ کوششی دریغ نکرد و سرمایه عمر خویش را بر سر تربیت فرزند نهاد . (۲)

با امیر حلب

شهر فراخ و خُرّم حلب از جمله متصرفات سیف الدوله (برادر ناصرالدوله) بود و آن سردار دلیر ، این شهر را بین سال های ۳۳۳ ۳۳۴ قمری به تصرف خویش در آورد و بر آن خطه وسیع استیلا یافت . پس از تأسیس حکومت سیف الدوله در حلب ، ابوفراس نوجوان به همراه مادر خود راهی آن شهر شد . سیف الدوله ، عموزاده خردسالش را تحت سرپرستی خود گرفت و سپس با خواهر او ازدواج کرد . (۳)

امیر حلب با فراهم آوردن تمام امکانات ، زمینه پرورش سالم او را مهیّا ساخت و مربیان کارآزموده ای را در ادب و شعر و فنون جنگی برای او گمارد . به جز این تمهیدات ،

خُلق و خو و رفتار دلیرانه سیف الدوله تأثیر شگرفی بر شکل گیری شخصیت ابوفراس داشت; بدان حد که می توان پس

۱ . دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۱ ، ص ۶۸۹ . ابوالعلا ابتدا به دست برادرزاده اش ناصرالدوله اسیر شد ، آن گاه غلامان ناصرالدوله او را به طرز فجیعی به قتل رساندند . ر . ك : دائره المعارف تشیع ، ج ۱ ، ص ۴۳۰ .

۲ . ابوفراس الحمدانی حیاته و شعره ، عبدالجلیل حسن عبد المهدی ، ص ۸۵ .

۳ . الفرج بعد الشده ، محسن تنوخی ، ج ۱ ، ص ۲۲۵; دائره المعارف تشیع ، ج ۱ ، ص ۴۳۰ .

از مادر ، سیف الدوله را مربی بزرگ ، پدری مهربان و مشفق برای او خواند . (۱)این مهم در برخی از اشعار ابوفراس آشکار است و او از امیرسیف الدوله با عناوینی چون «آقا» ، «سرور» و «پدر» یاد می کند . (۲)

در محفل ابن خالویه

ابن خالویه ، (۳) شاعر ، ادیب و نحوی برجسته ایرانی بود که در دربار سیف الدوله حمدانی مقامی رفیع داشت . آوازه اش بسیاری از دانش دوستان را از دور و نزدیک به سوی او جلب کرد . وی ندیم و آموزگار فرزندان سیف الدوله بود .

ابوفراس نیز نزد او باریافت و در محفل وی شاگردی کرد . پس از مدتی دوستی و رفاقت در زندگی استاد و شاگرد چنگ انداخت و آنان را به دو یار همیشگی بدل ساخت . این صمیمیت در رقابت های ادبی ظهور خاصی داشت . (۴)

۱ . وفیات الاعیان ، ابن خلکان ، ج ۲

، ص ۶۲ .

۲ . اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۳۱ .

۳ . ابوعبدالله حسین بن احمد بن خالویه در همدان به دنیا آمد . در آغاز جوانی برای تحصیل راهی بغداد شد و نزد برجسته ترین دانشمندان نحو ، ادب ، علوم قرآنی و حدیث آموخت . وی از بغداد به شام و سپس به حلب رفت و در دربار سیف الدوله مقام یافت . مشهورترین شاگردان او ابوبکر خوارزمی ، معانی بن زکریا نهروانی و عبدالمنعم بن غلیون می باشند . ذهبی او را شیخ العربیه نامیده ، وی را دانا به زبان عرب ، حافظ لغت ، آگاه و بصیر در قرائت وثقه در حدیث دانسته است . ابن خالویه بر اثر بیماری در سال ۳۷۱ قمری در حلب درگذشت .

ر . ك : وفیات الاعیان ، ج ۲ ، ص ۱۷۸; انباء الرواه علی ابناء النحاه ، ابن قفطی ، ج ۱ ، ص ۳۲۶; البدایه والنهایه ، ابن کثیر ، ج ۱۱ ، ص ۲۹۷; الفهرست ، ابن ندیم ، ص ۹۲; معجم الادباء ، یاقوت حموی ، ج ۳ ، ص ۱۰۳۶; دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۳ ، ص ۴۰۳ .

۴ . البدایه و النهایه ، ج ۱۱ ، ص ۲۹۷; دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۶ ، ص ۱۲۰ .

بخش دوم : سردار سیف

آل حمدان

ابوفراس تمام توان خویش را در خدمت و اعتلای حکومت حمدانیان گذارد و به عنوان کارگزار امین و سردار دلیر سیف الدوله در صحنه امارت و میدان کارزار ظاهر شد . نگرش این جنبه ازحیات او ، در آغاز ، شناخت آل حمدان

و به خصوص امیر سیف الدوله را می طلبد .

آل حمدان ، خاندانی مشهور و شیعی مذهب است که حدود یک قرن (۲۹۲ ۳۹۴) بر بخش هایی از شام و شمال عراق حکم راند .

«حمدان بن حمدون بن حارث» نیای این سلسله است که به همراه قبیله خویش در اطراف موصل سکنی داشت و بخشی از زندگی او و فرزندانش در جنگ و گریز گذشت . (۱)

ابوالهیجا عبدالله بن حمدان ، در میان فرزندان حمدان در ۲۹۲ حکومت

۱ . تاریخ طبری ، محمد بن جریر طبری ، ج ۳ ، ص ۲۱۴۱ .

یافت و از همان آغاز ، نقش برجسته ای در تحولات سیاسی جامعه اسلامی داشت . (۱) از او دو پسر به نام های حسن (ناصرالدوله) و ابوالحسن علی (سیف الدوله) باقی ماند که یکی در موصل و دیگری در حلب تشکیل دولت دادند .

حسن ، پایه گذار حمدانیان موصل است که از سال ۳۰۸ بر آن شهر امارت داشت . گر چه پس از مرگ پدر ، مقتدر او را از امارت موصل عزل کرد ، اما پس از وقایعی که به قتل مقتدر منتهی شد ، او در ۳۲۲ موصل و دیار ربیعه را تصرف کرد . حسن بن عبدالله در ۳۳۰ پس از کشتن ابن رایق (امیرالامرای بغداد) با لقب ناصرالدوله از سوی خلیفه متقی به امیرالامرایی بغداد منصوب شد و برادرش علی نیز لقب سیف الدوله یافت . (۲)

۱ . او در ابتدا با اکراد یزیدی به جنگ پرداخت و آنان را پراکنده ساخت . در ۳۱۱ قمری مأمور حفاظت زائران خانه خدا در سفر مکه از گزند

قرمطیان شعبه ای از اسماعیلیه شد . در بازگشت ، ابوطاهر قرمطی بر او تاخت و وی را اسیر کرد . ابوالهیجا بعد از یک سال آزاد شد و به بغداد رفت و در سال بعد از آن ، تهدید قرمطیان بر بغداد را درهم شکست و آنان را عقب راند . او در ۳۱۷ با یاری مونس مظفر و نازوک خادم ، خلیفه مقتدر را از خلافت ، خلع و محمد بن معتضد را با لقب «القاهر» به خلافت نشاند . خلیفه جدید ، ابوالهیجا را به امارت حلوان ، دینور ، همدان و کرمانشاهان منصوب کرد ، لیکن این امارت دوام چندانی نیافت و اندکی بعد با شورش سپاهیان بغداد ، مقتدر بر مسند قدرت نشست و ابوالهیجا نیز قربانی این جنگ خونین قدرت شد . ر . ک : دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۱ ، ص ۶۸۸ و ۶۸۹ ، با تلخیص .

۲ . با ظهور فرایندهای سیاسی ، قبض و بسط های متعددی در دایره اختیارات و سیطره نفوذ ناصرالدوله پدید آمد . با تصرف بغداد در۳۳۴ توسط معزّالدوله دیلمی و درگیری های پیاپی میان آن دو ، دوران افول قدرت حسن آغاز شد و سرانجام در ۳۵۳ معزّالدوله با تصرف کامل موصل ، حکومت ولایات ناصرالدوله را به پسر او ، غضنفر (ابوتغلب) سپرد و اندکی بعد پدرش را در بند کشید و در موصل زندانی کرد تا آن که ناصرالدوله در ۳۵۸ در زندان درگذشت .

پس از مرگ حسن ، میان فرزندانش نزاع در گرفت؛ گروهی از ابوتغلب و برخی از ابوالمظفر جانبداری کردند . ابوتغلب

در این درگیری پیروز شد و لیکن این پایان کار نبود . کشمکش ها و درگیری های سیاسی دهه هفتاد ، به مرگ ابوتغلب در ۳۶۹ منتهی شد و با ظهور آل بویه در عرصه سیاسی به خصوص در موصل ، دوران انقراض «حمدانیان موصل» آغاز شد و در سال ۳۸۶ حمدانیان آن دیار به کلی بر افتادند . ر . ک . دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج۱ ، ص۶۸۹ ۶۹۰ ، با تلخیص .

سیف الدوله

ابوالحسن علی پس از دریافت لقب «سیف الدوله» از خلیفه ، در بغداد اقامت گزید و در آن جا برادرش ناصرالدوله را مدد می رساند و نیز در پی قلمرو مستقل برای خود بود .

در جریان حوادث و درگیرهای سیاسی سال های ۳۳۰ ۳۳۳ ، (۱) او در ۳۳۳ به شام رفت و پس از متواری کردن حاکم حلب ، (۲) آن جا را تصرف کرد و سپس حمص را به تسخیر خود در آورد . اخشید ، حلب را در کمتر از یک سال پس گرفت و لیکن با مرگ او در ۳۳۴ سیف الدوله مجدداً بر آن مستولی گشت و حاکمیت حمدانیان را در آن جا پی ریزی کرد .

امیرسیف الدوله ، پس از تحکیم قدرت خود در حلب ، تمام توان نظامی خود را بر ضد روم شرقی به کار بست و رومیان را برای مدتی ، از تجاوز و دست اندازی به بلاد اسلامی باز داشت . او با تاختن پیاپی بر کرانه های امپراتوری روم ، بارها وارد قلمرو رومیان شد و تا مرعش تاخت ، هر چند که به فتح آن

سامان نینجامید . مشهور است سیف الدوله ، چهل بار به جنگ روم رفت و این جنگ ها در نظر بسیاری از مسلمانان ، جهاد با کافران تلقی می شد و برخی برای شرکت در این نبردها به سپاه سیف الدوله می پیوستند . (۳)

۱ . سیف الدوله در جریان اختلاف میان ناصرالدوله و توزون و خلیفه به برادر کمک می کرد و در اندیشه تصرف بغداد بود ، اما موفق نشد و توزون بر او پیشدستی کرد; از این رو راهی شام گردید . ر . ک : دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۱ ، ص ۶۹۰ .

۲ . یانس مونسی از طرف اخشید بر حلب امارت داشت .

۳ . الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۵ ، ص ۳۰۰; تاریخ عرب ، فیلیپ حتی ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، ج ۱ ، ص ۵۹۰ ۵۹۱; دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۱ ، ص ۶۹۱ .

صحنه های نبرد و میدان های کارزار ، سیف الدوله را از اداره امور کشور و رسیدگی به رعایا باز نداشت و حتی در ترویج و گسترش فضای ادبی و بزرگداشت ادیبان و شاعران و اندیشه گران همت گمارد ، بدان حد که ثعالبی در وصف او می نویسد :

می گویند بر در هیچ پادشاه ، پس از خلفا این قدر از بزرگان شعر و ستارگان روزگار گرد نیامدند . (۱)

محفل سیف الدوله ، محل اجتماع اندیشه ورانی چون ابونصرفارابی (۲۶۰ ۳۳۹ ه . ق) ، ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴ ۳۵۶ ه . ق) ، ابن نباته ، ابوالطیب متنبی (۳۰۳ ۳۵۴

ه . ق) و بالاخره قهرمان

بزرگ این دفتر ، ابوفراس حمدانی بود . کلام را بااین بیت از متنبی پی می گیریم :

فلا تعجبا ان السیوف کثیره

ولکن سیف الدوله الیوم واحد

ذکر این نکته نیز زیباست که بدانیم سیف الدوله در سرودن شعر توانا بود . بیت ذیل را در مدح پیشوای شجاعان و امیرمؤمنان حضرت علی(علیه السلام)سروده است :

حب علی بن ابی طالب

للناس مقیاس و معیار

یخرج ما فی اصلهم مثلا

یخرج غش الذهب النار

دوستی علی بن ابی طالب معیار و میزان سنجش مردم است;

این محبت آنچه را که در باطن و درون مردم نهفته است ، نمایان می کند ، همان گونه که آتش ناخالصی طلا را خارج می سازد .

محبت و دوستی سیف الدوله به امام علی(علیه السلام) تنها در شعر او هویدا

۱ . یتیمه الدهر ، ثعالبی ، ج ۱ ، ص ۱۱ .

نیست ، بلکه آن سردار شیعه در احیای نام اهل بیت وافزایش محبت مردم نسبت به ایشان تلاش کرد . از جمله کارهای او زدن سکه های بزرگی بود که بر روی آن ، این کلمات حک شده بود :

لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ، فاطمه الزهرا ، الحسن ، الحسین ، جبرئیل . (۱)

کارگزار جوان

ابوفراس حمدانی در هفده سالگی از سوی عموزاده خویش ، امیر سیف الدوله ، به فرمانروایی شهر منبج برگزیده شد و راهی

زادگاه پر مهر و صفای خود گشت و اداره آن جا را به دست گرفت . (۲)

هر چند که شایستگی و لیاقت این حاکم جوان و ارتباط تنگاتنگ

او با سیف الدوله سبب این انتخاب

به شمار می رفت ، لیکن این دیدگاه

نیز در خور تأمل است که شاید امیر با این گزینش ، در صدد

زدودن خاطره کشته شدن پدر ابوفراس به دست ناصرالدوله از ذهن

او بود . (۳)

ابوفراس تا ۳۵۱ در منبج حکم راند(۴) و در تمام این دوره به عنوان کارگزار امین و یار توانای امیر سیف الدوله ، به عمران و آبادی منطقه همت گماشت و یا درگیر جنگ با رومیان و سرکوب مخالفان داخلی بود . (۵) البته تحرک و مانور نظامی ابوفراس در سراسر قلمرو حمدانیان و بخشی از

۱ . همان ، ص ۲۶۹ .

۲ . زبده الحلب من تاریخ الحلب ، ابن عدیم ، ج۱ ، ص ۱۱۹ و ۱۲۰; یتیمه الدهر ، ج۱ ، ص ۲۷ و ۲۸ .

۳ . ابوفراس فارس بن حمدان ، عمر فروخ ، ص ۴۶ .

۴ . از حکومت او بر حرّان نیز یاد شده است . ر . ك : دائره المعارف تشیع ، ج ۱ ، ص ۴۳۰ .

۵ . یتیمه الدهر ، ج ۱ ، ص ۱۱; ادباء العرب ، بستانی ، ج ۲ ، ص ۳۶۴ .

قلمرو رومیان ، او را از جایگاه دائمی اش «منبج» باز نمی داشت و همواره آن شهر به عنوان مرکز قدرت و فرمانروایی او بود . (۱)

قهرمانی ها و رشادت های ابوفراس در میدان کارزار پیشینه ای دیرین داشت و زندگی اش از کودکی با شمشیر و نیزه و تیر و کمان آمیخته بود .

فلا تَصِفَّنَ الحربَ عندی فانها

طعامی مذ بعثُ الصبا و شرابی(۲)

جنگ را برای من توصیف نکنید ! همانا جنگ از کودکی برای من چون

طعام و آب بوده است .

همچنین از حکمرانی ابوفراس بر «انطاکیه» نیز یاد شده است . (۳)

در سنگر سازندگی

عمران و آبادانی شهر و مناطق تحت نفوذ مسلمانان ، از وظایف کارگزاران سیف الدوله بود . اگر حادثه غیر مترقبه ای پیش می آمد ، حل این بحران نیز در رأس اقدامات عمرانی جای داشت و امیران و حاکمان پر توان به منظور سازندگی سریع ، به آن مناطق رهسپار می شدند . نقش امیر جوان منبج در این میان آشکار بود .

در ۳۴۰ شهر رعبان(۴) بر اثر زلزله شدید به کلی تخریب شد . سیف الدوله ، آبادانی مجدد این شهر و ساخت سرپناه برای نجات یافتگان را ، به ابوفراس سپرد . او نیز بی درنگ راهی منطقه زلزله زده شد و با توجه به تهدید جدی

۱ . التاریخ الکبیر ، ابن عساکر ، ج ۳ ، ص ۴۳۹; تجارب الامم ، ابوعلی مسکویه ، ج ۲ ، ص ۱۹۲ .

۲ . دیوان ابی فراس ، ص ۳۳ .

۳ . بغیه الطلب فی تاریخ الحلب ، ج ۶ ، ص ۲۵۲۷ .

۴ . شهری میان حلب و سمسیاط و در غرب رودخانه فرات . ر . ك : معجم البلدان ، ج ۳ ، ص ۵۱ .

نظامیان روم ، در مدتی بسیار کوتاه (۳۷ روز) آن شهر را ساخت و دوباره روح زندگی را در آن دیار دمید . (۱)

برخورد با قبایل شورشی

هر از چندگاهی در قلمرو حمدانیان ، قبایلی معیّن و معدود ، ساز مخالفت با حاکمان حمدانی زده و ضمن نافرمانی از حکومت مرکزی ، به جنگ و نبرد با آنان می پرداختند و گاه بین دو یا چند قبیله درگیری و برخورد صورت می گرفت . قبیله بنی کلاب در رأس

این قبایل بود و قبیله هایی چون بنی نمیر ، بنی قشیر و . . . در مراتب بعد شورشیان قرار داشتند .

امیر سیف الـدوله در نبرد با آنان جـدیت میورزید و از سـردار توانای خود ، ابوفراس در این کارزار کمک می جست . دیوان شعر ابوفراس آکنده از بیان سرکوب یا فیصله دادن شورش قبایل است . (۲)

روزی «صباح بن ابی جعفر کلابی» به همراه گروهی از قبیله بنی کلاب به اطراف شام یورش برد . ابوفراس پس از اطلاع ، منبج را ترک گفت و به همراه سپاه خویش به آنـان رسید و بر ایشـان حملهور شـد و ضـمن به قتل رسانـدن صـباح ، آنان را پراکنده و شورش را سرکوب کرد . ابوفراس در چند

۱ . معجم البلدان ، ج ۳ ، ص ۵۱ و ۵۲ . یکی از شعرا در مدح این اقدام ابوفراس سرود :

ارضیت رَبک وابن عمک و القنا

و بذلتَ نفساً لم تزَل بذّالَها

و نزلت رعبانا بها او لیتَها

تُثنی علیک سهولها و جبالَها

پروردگارت و پسر عمویت و نیزه را خشنود کردی و از جان گذشتگی نمودی و پیوسته چنینی !

و به «رعبان» رفتی و عهده دار امر آن جا شدی کوه و دشت آن ، تو را ستایش می کند !

۲ . دیوان ابی فراس ، ص ۱۹ ، ۷۰ ، ۷۳ ، ۸۰ ، ۱۲۲ ، ۱۴۶ ، ۲۶۱ ، ۲۶۴ و ۲۷۸ .

بیت شـعر ارسـالی خود به بنی کلاب ، به این امر اشاره کرده ، سـزای بـدکرداری نادانِ آن طائفه را به تنـدی داده است ، زیرا مسیر جامعه آکنده از فساد ،

به صلاح منتهی نمی گردد . (۱)

در حادثه ای دیگر ، برخی از قبیله بنی نمیر که «مرج بن جحش» و «مطعم بن علی ضبابی» آنان را همراهی می کردند ، به صحرای عین قاصر یورش بردند . ابوفراس بی درنگ پس از ترک منبج به آنان رسید ، اما تنها گروه اندکی از ایشان باقی مانده بود . او به سرعت «مرج» را به اسارت درآورد و لیکن نبرد با «مطعم» به گونه ای دیگر پایان یافت; چون در دست ابوفراس شمشیر و در دست خصم نیزه بود ، به سبب این نابرابری ، ابوفراس مطعم را به سمت فرات عقب راند و سپس سوار بر کشتی گردید و بازگشت . (۲)

شمشیر ابوفراس همیشه بر سر قبایل شورشی ، سنگینی نمی کرد ، بلکه سایه مهر ، عطوفت و بخشش او بر همگان گسترده بود . عفو مکرر بنی کلاب پس از تأدیب گواه احسان و نیک رفتاری اوست(۳) و ابوفراس گاه از امیر سیف الدوله عفو و بخشش قومی را می طلبید . (۴)

در اندیشه حاکم جوانِ منبج ، زنان ، کودکان و ضعیفان از گزند حوادث و خطر رخدادهای جنگی مصون بودند و عدل و احسان ابوفراس هماره به ضعیفان بذل می شد و طاغیان و گردن کشان از آن بهره ای نداشتند . ابوفراس از درگیری قبایل به شدّت بر می آشفت و آن چنان که با قبایل شورشی برخورد می کرد ، در این میدان نیز ظلم بر احدی را تحمل نمی کرد و برای

۱ . همان ، ص ۷۳ .

۲ . دیوان ابی فراس ، ص ۲۶۵

.

۳ . او در دو شعر از پیروزی بر بنی کلاب و سپس عفو آنان گزارش می دهد . ر . ك : همان ، ص ۲۲۱ و ۱۴۶ .

۴ . همان ، ص ۱۲۳ .

ختم درگیری ها تلاش می نمود .

گویند : بنوعدی (طایفه ای از بنی کلاب) فردی به نام عیسی بن عباد (شخصیت نامدار بنی نمیر) را به اسارت گرفتند . ابوفراس به توصیه سیف الدوله بر بنوعدی تاخت و ابن عباد را از چنگال آنان آزاد کرد و او را با احترام به مقصدش رساند . (۱)

در واقعه ای دیگر ، حاکم منبج ، پس از فتح انطرطوس(۲) و محاصره کردن بهرامیین ، از حمله و یورش بنی کلاب بربنی کلب اطلاع یافت . او بی درنگ به سوی منطقه درگیری رفت و ظلم تحمیل شده بر بنی کلب را با تنبیه بنی کلاب برطرف کرد . (۳)

نبرد با روم

ابوفراس در بیشتر جنگ های سیف الدوله با رومیان(۴) شرکت

داشت و گاه خود به تنهایی سپاهیان را فرماندهی می کرد و اگر

در جنگی حضور نمی یافت ، این خلأ بر امیر شام نمایان بود و حال

را بر او دشوار می ساخت . (۵) فرماندار منبج از حضور خویش در

نبردهای شدید سپاه سیف الدوله با رومیان ، در سال ۳۳۹ چنین یاد

می کند :

به همراه سیف الدوله به جنگ با رومیان رفتم و دژ «عیون» را که در منطقه مرزی روم قرار داشت فتح کردیم . من در آن زمان نوزده ساله

۱ . همان ، ص ۱۹ .

۲ . شهری در سواحل دریای شام . ر . ك : معجم البلدان ،

ج ۱ ، ص ۲۷۱ .

۳ . دیوان ابی فراس ، ص ۲۷۸ .

۴ . زبده الحلب من تاریخ حلب ، ص ۱۴۰ ۱۴۷ .

۵ . ادباء العرب ، ج ۲ ، ص ۳۶۹ .

بودم . وقتی به سرزمین روم نفوذ کردیم ، قلعه «صفصاف» ناحیه ای از مرز مصیصه (۱) را به تصرف خویش درآوردیم . پسر عمویم درباره این کارزار ابیاتی سرود . در این جنگ شهر خرشنه(۲) و صارخه(۳) سوزانده شد و دمستوک (برداس فوکاس) فرار کرد و گروهی از سرداران بزرگ رومی نیز اسیر گشتند . (۴)

صلابت و شجاعت ابوفراس ، باعث انجام بسیاری از کارهای مشکل و نانشدنی بود . ترمیم شهر و قلعه «رعبان» از آن جمله است . این قلعه از آنِ مسلمانان و در نزدیکی مرز روم قرار داشت که به سال ۳۴۰ با زلزله تخریب شده بود . حضور نظامی رومیان در آن منطقه و تهدید جدی آنان ، اصلاح و تعمیر قلعه را به تعویق می انداخت و کسی جرأت پیشگامی برای انجام آن را نداشت . سرانجام امیر سیف الدوله به سال ۳۴۰ ابوفراس را راهی آن خطه کرد . او پس از رسیدن به محل ، مدت ۳۷ روز به بازسازی قلعه پرداخت و آن را ترمیم کرد . در طول این مدت ابوفراس از سوی قسطنطین فرزند برداس ، مورد هجوم قرار گرفت ، لیکن با درایت او حمله دفع گردید . حاکم جوان پس از اتمام مأموریت به منبج بازگشت . (۵)

در کارزاری دیگر ، جایگاه و نقش برجسته ابوفراس به خوبی عیان می گردد; حادثه از این

قرار است :

به سال ۳۴۳ ابوفراس و سایر فرماندهان ، سیف الدوله را به منظور ترمیم

۱ . شهر مرزی میان انطاکیه و سرزمین روم . ر . ك : معجم البلدان ، ج ۵ ، ص ۱۴۵ .

۲ . شهری از توابع روم که به نام سازنده آن «خرشنه بن روم بن یقن بن سالم بن نوح(علیه السلام)» نامیده شد . ر . ك : همان ، ج ۲ ، ص ۳۵۹ .

۳ . شهری در سرزمین روم . ر . ك : همان ، ج ۴ ، ص ۳۸۸ .

۴ . اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۲۷۳ .

۵ . سیف الدوله حمدانی ، مصطفی شکعه ، ص ۱۲۳ ۱۲۴; معجم البلدان ، ج ۳ ، ص ۵۱ .

قلعه بسیار مهم «حدث»(۱) که به وسیله رومیان تخریب شده بود ، همراهی کردند ، تا با بازسازی این قلعه ، موقعیت استراتژیکی خود را استحکام بخشند . آنان پس از رسیدن به منطقه ، به سرعت بازسازی را آغاز کردند . در هنگامه ترمیم ، سپاه پنجاه هزار نفری روم ، به فرماندهی «برداس فوکاس» قلعه را به محاصره خویش درآورد و برای شکست نیروی بیست هزار نفری سیف الدوله ، هر روز حلقه محاصره را تنگ تر می کرد . سیف الدوله در شورای جنگی ، شکستن حلقه محاصره را تنها راه نجات از بحران عنوان کرد و به فرماندهان سپاهش چون ابوفراس ، محمد ، هبه الله و نجم دستور داد خود را برای حمله ای بزرگ مهیا سازند . صبحگاهان ، ابوفراس به همراه نیروهای رزمنده و چالاک خویش از

نقطه ای از قلعه به نام «احیدب» به سپاه دشمن یورش برد و آنان را غافلگیر کرد . (۲) او در جنگی سخت عرصه را بر رومیان تنگ ساخت . از آن سو ، با حمله سیف الدوله به صف دشمن ، صحنه جنگ به نفع مسلمانان تبدیل شد و «برداس» فرار کرد و سپاه روم به شدت درهم شکست و نیروهای شکست خورده به سوی مرزهای خود بازگشتند . (۳)

دایره فرمانروایی ابوفراس تنها به منبج ختم نمی گشت ، بلکه در اکثر عملیات ها و هجمه های مسلمانان نقش محوری بر عهده او بود و سپاه شام

۱ . قلعه ای در اطراف سمسیاط که به دلیل سرخی خاک آن ، حمراءِ نیز نام گرفته است . ر . ک : معجم البلدان ، ج ۲ ، ص ۲۷ .

۲ . احیدب از دیدگاه فوکاس نادیده انگاشته شده بود و او از نفوذ مسلمانان از آن زاویه مطمئن نبود .

۳ . در این جنگ گروه زیادی از رومیان از جمله فرزند ، داماد ، پسر عمو و همسر خواهر «برداس فوکاس» کشته شدند . تعداد مقتولان سپاه روم را سه هزار نفر برشمرده اند؛ همچنین جمع بسیاری از ایشان به اسارت مسلمانان درآمدند . ر . ک : اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۱۱۵ ۱۱۷ .

در غیاب امیر سیف الدوله ، به فرماندهی ابوفراس هدایت می گشت . (۱)

گویند : به سال ۳۵۱ سیف الدوله برای تعمیر «عین زربه»(۲) و دژهای شام راهی آن نقاط شد و در غیاب خویش ، ابوفراس را به فرماندهی نیروهای نظامی منصوب کرد . وقتی «مکفور»

پسر برداس از غیبت سیف الدوله آگاه شد ، به سرعت سپاهی گران فراهم کرد و به شام حملهور شد . ابوفراس بی درنگ به مقابله با سپاه مهاجم پرداخت و در شش جنگی که میانشان روی داد ، مکفور را به شکست واداشت و او را عقب راند . (۳) دلیری ابوفراس در نبرد با روم را با این خاطره از او پی می گیریم :

جنگ های سیف الدوله با دِمِشتوك و رومیان ، رو به فزونی نهاد و نبردهایش پی درپی ادامه پیدا کرد او از صلح با آنان جز با رعایت شرایطی که رومیان از قبول آن استنکاف می کردند خودداری میورزید . در این هنگام قسطنطین فرزند لاون (پادشاه روم و مغرب) و زمامدار بلغارستان ، روسیه ، ترك ها ، فرانسه و تمام کسانی که پیشتر برای شکست سپاه سیف الدوله بسیج شده بودند ، جملگی از جنگ با او دست شستند و راه صلح را پیش گرفتند . اما در این میان بارکمومنس (برادر همسر پادشاه روم و فرزند رومانس پادشاه پیشین روم) خود را برای نبرد با سیف الدوله آماده کرد و ثروت فراوانی را در این راه هزینه نمود . او برای تجهیز بیشتر لشکر خویش ، به وسیله دوازده مترجم ، با طوایف و کشورهای مختلف تماس گرفت و از آنان یاری خواست .

همچنین دوازده هزار نفر را برای حفر خندق به کار گرفت . بدین

۱ . دیوان ابی فراس ، ص ۲۶۰ .

۲ . شهری در اطراف مصیصه . ر . ك : معجم البلدان ، ج ۴ ، ص ۱۷۶ .

۳ .

اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۱۸ ۳۱۹ .

ترتیب سپاهی بسیار گران را فراهم آورد و آنان را به سوی «دیار بکر»(۱)حرکت داد . امیر سیف الدوله چون از لشکر کشی بزرگ دشمن آگاه شد ، با نیروهای خود به سوی دیار بکر حرکت کرد . طغیان رود فرات؛ پیشروی لشکر بارکمومنس را سد کرد . لذا فرمانده سپاه روم مجبور شد به سوی شام روانه گردد . او در آغاز شهر «سمیساط»(۲) را به تصرف کامل خویش درآورد و سپس در «رعبان» منزل کرد . سیف الدوله با گماردن من [ابوفراس] به عنوان فرمانده سپاه ، خود به همراه هزار نفر از سوارکاران زبده به تعقیب دشمن پرداخت . او وقتی به رعبان رسید ، سپاه روم از آن جا کوچ کرده بود . سیف الدوله به تعقیب خود ادامه داد و در «مضایق» بر رومیان دست پیدا کرد . سپاه عظیم روم و سایر هم پیمانان آنها ، نیروهای سیف الدوله را احاطه کردند ، اما این امر وحشت و اضطرابی در سیف الدوله ایجاد نکرد و بی محابا به نبرد با آنان پرداخت . چون آمار مقتولان و اسرای سپاهش رو به فزونی یافت ، او برای حفظ نفرات باقی مانده از نبرد دست کشید و صحنه راترک گفت . (۳)

ابوفراس در بحبوحه جنگ نخستین کسی بود که خود را به صحنه کارزار رساند و با صلابت و تمام قوا به نبرد پرداخت . او در حین نبرد ، دو نیزه به سوی ترنیق خزری (رئیس قبیله خزر و متحد روم) پرتاب کرد که بازوانش را شکست . یاران

ابوفراس به سرعت به سوی «ترنیق» رفتند و او

۱ . سرزمین وسیع و پهناور غرب رود دجله که به «بکر بن وائل» منسوب است . ر . ك : معجم البلدان ، ج ۲ ، ص ۴۹۴ .

۲ . شهری در غرب رود فرات و در شمال شهر منبج . ر . ك : همان ، ج ۳ ، ص ۲۵۸ .

۳ . دیوان ابی فراس ، ص ۲۰۸ .

را که به شدت مجروح شده بود ، اسیر کردند . ترنیق به یاران ابوفراس گفت : به رئیستان بنویسید : شخصیتی چونان تو در هنگامه جنگ ، نام خویش را بر زبان نمی راند تا دشمن از حضورش آگاه گردد و در صدد کشتن او بر آید . ابوفراس پس از آگاهی از پیغام ترنیق با بیان دو بیت شعر گفت که اگر من نام خویش را بر زبان نیاورم ، نیزه ها نام و کنیه ام را به آنان خواهند گفت :

یعیب علیّ ان اسمیت نفسی

وقد اخذ القنامنهم و منا

فقل للعلج : لولم اسم نفسی

لسمانی السنان لهم و کنی(۱)

اسارت

پیروزی و شکست ، مرگ و زندگی ، جراحت یا اسارت ، از پیامدها و عوارض هر جنگی است و هر جنگجویی با مقولات فوق خو کرده و سرنوشت خویش را با آنها گره زده است . ابوفراس حمدانی ، حاکم و فرمانده رشید ، در کشاکش نبردهای خونین و سنگین با رومیان ، مدتی از زندگیش در اسارت گذشت و در بند رومیان عمرش را سپری کرد .

گویا او دوبار اسیر گشت ، (۲) که در وهله نخست با زیرکی و تهور خود را

از چنگال دشمن رهانید . (۳)

۱ . همان .

۲ . دائره المعارف الاسلامیه ، ج ۱ ، ص ۳۸۷; اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۲۹; دائره المعارف تشیع ، ج۱ ، ص ۴۳۰ . ابن خلکان درباره اسارت نخست او می گوید : وی در مغاره الکحل ، نقطه مرزی میان طرطوس و روم ، به سال ۳۴۸ قمری دستگیر شد . ر . ک : وفیات الاعیان ، ج ۲ ، ص ۶۰ .

۳ . ابوفراس پس از اسارت به خرشنه قلعه ای مشرف بر رود فرات - برده شد . وی برای فرار ، بر اسبش سوار شد و با تهوری فوق العاده اسب خود را از فراز قلعه به رود فرات جهاند و از مهلکه نجات یافت . شرح شافیه ابی فراس ، محمد بن امیر حاج حسین ، ص۵۹; اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۲۹; دائره المعارف الاسلامیه ، ج ۱ ، ص ۳۸۷; دائره المعارف تشیع ، ج ۱ ، ص ۴۳۰ .

اسارت دوم ابوفراس در ۳۵۱ و در اطراف منبج صورت گرفت . (۱)

ابن خالویه می گوید :

روزی ابوفراس به همراه هفتاد نفر از یاران و سپاهیان خود برای صید از منبج خارج شد . به ناگاه در حوالی شهر با سپاهی عظیم از رومیان به فرماندهی بردس اسطراطیغوس روبه رو شد . یاران اندک ابوفراس به او پیشنهاد فرار دادند ، اما او نپذیرفت و جوانمردانه نبرد با رومیان را بر فرار از معرکه ترجیح داد . او در این جنگ نابرابر زخمی شد و سپس به اسارت سپاه روم درآمد . (۲)

ابوفراس

در یکی از اشعارش از این نبرد و جراحت و اسارت ، به افتخار یاد می کند و از رد کردن توصیه یارانش مبنی بر فرار از میدان جنگ ، افتخار میورزد .

وَ قالَ اُصیحَابی الفِرارُ أوِ الرّدیَ ؟

فَقُلتُ : هُما أمرانَ; أحلاهمامُرّ

وَ لکِنّنی أمضی لِما لا یَعیِبَن ،

وَ حَسبُکَ من أمرَینِ خَیرُهما الاسرُ

یَقولونَ لی : بِعتَ السّلامَهَ بالرّدی

فَقُلتُ : أمَا وَ اللهِ ، مَا نَالنی خُسرُ(۳)

پس از اسارت ، رومیان او را به قلعه خرشنه بردند و از آن جهت که پیشقدمی سیف الدوله را در آزادی ابوفراس حتمی می دانستند ، با او مانند دیگر اسیران رفتار نکردند و از گرفتن سلاح و جامه وی خودداری نمودند . (۴)

۱ . دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۶ ، ص ۱۲۱ .

۲ . دیوان ابی فراس ، ص ۸۲ .

۳ . همان ، ص ۱۶۰ .

۴ . همان ، ص ۱۵۷ .

وی در اسارتگاه خرشنه سروده های غم انگیزی را نگاشت و روزهایی را که با جنگاوری بر این قلعه می تاخت ، در ابیاتش یاد آور شد . او در بخشی از شعرش چنین می گوید :

اگر «خرشنه» را در حال اسیری می بینم ، در مقابل ، چه بسیار اوقاتی که با حمله در آن وارد شده ام .

همانا دیده ام آتش هایی را که منازل و کاخ ها را می رباید .

و دیده ام اسیرانی را با چشمان و لبان سیاه نزد ما می آوردند .

کسی که مانند من باشد ، شب را جز این که امیر یا اسیر باشد ، روز نمی کند .

بر بزرگان

ما از صدرنشینی یا گور ، یکی از آن دو وارد می شود .

با وجودی که از حاکم حلب انتظار مساعدت برای آزادسازی حاکم منبج می رفت ، لیکن امیر سیف الدوله در رهایی او اقدامی نکرد و این امر بر عموزاده اسیر بسیار گران آمد و او را آزرده خاطر کرد . ابوفراس به امیر حلب پیشنهاد مبادله او با جمعی از بزرگان روم از جمله خواهرزاده امپراتور را می نماید و سیف الدوله را به اهتمام و سرعت در این کار سفارش می کند ، اما هیچ واکنش و جواب مثبتی از شام مشاهده نمی شود . (۱)

امیر منبج که از جراحات وارده در جنگ در رنج بود ، با مشاهده بی مهری دوستان و نزدیکان ، رنجیده خاطر گردید و دردنامه خود را تنها برای مادر غمخوار خویش ارسال می کرد و رنج ها و مصیبت هایش را در قالب شعر برای مادر بازگو می نمود . (۲) ابوفراس در ضمن قصیده های پیاپی که برای سیف الدوله می فرستاد ، از او گله می کرد و امیر را مورد سرزنش

۱ . الفرج بعد الشده ، ج ۱ ، ص ۲۲۸ .

۲ . دیوان ابی فراس ، ص ۲۳۲ .

قرار می داد و با بیان رنج و ناراحتی خویش از مصیبت هایی که متحمل گردیده ، در صدد تحریک عواطف سیف الدوله بر می آمد و گاه به فرزندان امیر متوسل می شد و با آنان مکاتبه می کرد تا وسایل آزادی وی فراهم آید ، اما گویا این اشعار و تلاش ها هیچ تأثیری در امیر حلب نداشت . (۱)

ابن خالویه

می گوید :

برخی از اسیرانِ در بند روم ، به ابوفراس پیشنهاد کردند اگر پرداخت مال و فدیه برای امیر سیف الدوله گران و دشوار است ، ما با حاکم خراسان و دیگر رؤسای سرزمین های اسلامی مکاتبه کنیم تا آنان برای آزادی تو پیشگام شوند . ابوفراس این پیشنهاد را به امیر ارسال داشت ، اما سیف الدوله به شدت از این توصیه به خشم آمد و گفت : اهل خراسان کجا او را می شناسند ؟ ! (۲)

برخی معتقدند ارسال این پیشنهاد سبب شد سیف الدوله از ابوفراس سخت عصبانی گردد و در سرعت بخشیدن آزادی او تلاش ننماید . (۳)

علت اهمال امیر حلب از رها ساختن ابوفراس ، آن بود که امیر در پی آزادی تمام اسیران مسلمان می کوشید و لذا از مبادله خواهرزاده امپراتور با عموزاده خویش ابا داشت . (۴)

بی توجهی سیف الدوله نسبت به سرنوشت ابوفراس ، او را به سختی آزرد و وی در قصیده ای ضمن گله از امیر ، خود را با خواهرزاده امپراتور مقایسه کرد و به ستایش خویش پرداخت ، (۵) اما فرمانروای حلب به سخنان

۱ . اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۲۲ .

۲ . دیوان ابی فراس ، ص ۲۸ .

۳ . اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۲۲ .

۴ . دیوان ابی فراس ، ص ۲۴ ۲۷ .

۵ . همان .

او هیچ وقعی ننهاد .

رومیان پس از آن که از تلاش و اقدام سیف الدوله برای دادن فدیه جهت رهایی ابوفراس یا مبادله او با فرد مورد نظر ناامید شدند ، او را از خرشنه(۱) به قسطنطنیه

(استانبول کنونی) منتقل کردند . (۲)

ابوفراس ، از لحظه ورود به قسطنطنیه و دیدار با امپراتور روم ، چنین یاد می کند :

وقتی به قسطنطنیه رسیدم ، پادشاه روم مرا اکرام و احترامی کرد که با هیچ اسیری نکرده بود; یکی از رسم های رومیان این بود که هیچ اسیری حق نداشت پیش از ملاقات پادشاه سوار اسب شود . اسیران ملزم بودند در زمین بازی رومیان که ملطوم نامیده می شود سربرهنه راه بروند و سه بار یا بیشتر در مقابل شاه سجده کنند و پادشاه در مجمعی که توری نام داشت گام بر گردن اسیر بساید . پادشاه مرا از همه این رسوم معاف داشت و فوراً مرا به خانه ای برد و مستخدمی را به خدمت من گمارد و دستور احترام مرا صادر کرد و هر اسیر مسلمانی را که می خواستم ، نزد من می فرستاد . (۳)

در دوره اقامت ابوفراس در قسطنطنیه ، مناظره ای میان او و دمستوك صورت گرفت; دمستوك رو به او کرد و گفت : شما نویسنده اید و از جنگ چیزی نمی دانید ! ابوفراس در جواب او ، این سخن نغز را بیان داشت : «ما در این شصت سال ، سرزمین شما را با شمشیر یا قلم تسخیر کرده ایم . »(۴)

۱ . بنا بر نقل ابن خالویه ، ابوفراس تا ۳۵۴ در خرشنه بود . ر . ك : همان ، ص ۲۰۵ .

۲ . ابوفراس الحمدانی حیاته و شعره ، ص ۱۱۰ .

۳ . اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۲۵; الغدیر ، ج ۳ ، ص ۵۵۵

.

۴ . دیوان ابی فراس ، ص ۴۲ . او سپس ابیاتی سرود که طلیعه آن چنین است :

اتزعم ، یا ضخم اللغادید ، اننا

و نحن اسود الحرب لانعرف الحربا

او روزهای اقامت در روم را با دلتنگی گذراند و هماره در اشعارش از بدی روزگار و بیوفایی یار و جور اغیار می نالیده است (۱) .

گر چه تقاضا و اصرار او از سیف الدوله برای اهتمام در آزادی وی ادامه داشت ، اما هیچ گاه خود را در برابر او خوار و کوچک نساخت و بر شایستگی و منزلت خویش تأکید ورزید; حتی ادعا می کرد اگر مادر پیری در منبج نداشت و دل بدو نسپرده بود ، مرگ در اسارت برایش آسان بود . (۲)

گویند : مادر ابوفراس برای ترغیب سیف الدوله ، از منبج به حلب رفت ، تا وی را برای رها کردن فرزندش تشویق کند . اما حضور و سخن این زن اثری نبخشید . واکنش منفی امیر ، دل ابوفراس را آزرد و او را واداشت در قصیده ای به سختی از وی گله کند . (۳)

مرگ مادر ، بزرگ ترین ضربه را بر ابوفراس وارد آورد; مادر مهربانی که در سال های اسارت فرزند ، یگانه حامی و پشتیبان و تکیه گاه وی بود و ابوفراس نیز با او شرح دل می گفت و غم سینه را بر او بازگو می کرد و مکاتبه با آن دریای مهر را تسلی خاطر و تشفی باطن می انگاشت :

إلی مَن أشتکی و لَمن أُنَاجی

إذَا ضَاقَت بِمَا فیهَا الصّدُور;

در هنگامه دل تنگی به چه کسی شِکْوه بَرَم و از چه کسی

کمک جویم ؟

۱ . ابوفراس در غم و محنت دوری از وطن ، سروده ای در دیوان خود ، ص ۳۰ دارد که با این ابیات آغاز می شود :

ان فی الاسر لَصبّا

دَمْعُه فی الخّد صبّ

هو فی الروم مقیم

و له فی الشام قلب

۲ . دیوان ابی فراس ، ص ۳۱۷ . آغاز شعرش چنین است :

لولا العَجُوزُ بِمَنبج

ما خِفتُ اسبَابَ المنیه

۳ . همان ، ص ۲۴۱ . طلیعه قصیده او بدین قرار است :

یا حَسرَهً ما اکادُ أحمِلُها

آخِرُها مُزعِج ، و أوّلُها !

به راستی غروب عمر مادر او را گریاند; کمرش را شکست; حلاوت انتظار آزادی را از بین برد و فروغ عمرش را کم نور کرد . نهایت افسردگی و ماتم ابوفراس در قصیده بلندش هویداست . (۱)

رهایی

سرانجام در ۳۵۵ ابوفراس پس از چهار سال اسارت ، به همراه جمعی دیگر از اسیران مسلمان از بند رومیان رهایی یافت و به موطن خویش بازگشت . (۲) یاقوت حموی گوید :

سیف الدوله به سال ۳۵۵ قمری اموالی را از گوشه و کنار جمع آوری کرد و با پرداخت فدیه اسرای مسلمان ، آنان را آزاد کرد . در میان اسرا ابوفراس و تنی چند از خویشاوندانش وجود داشتند . سیف الدوله از این که تنها به آزاد ساختن ابوفراس و خویشاوندانش اکتفا کند و دیگر مسلمانان را به حال خود رها نماید ، ابا داشت .

ابو فراس در روم زمینه پرداخت فدیه برای آزادی تمامی اسیران مسلمان را فراهم کرد . او می گوید :

پادشاه روم برای من به طور خصوصی فدیه آزادی پرداخت . وقتی خود را به لطف حق ، مشمول این

همه تجلیل دیـدم و عـافیت و مقام خود را باز یافتم ، امتیاز خود را در آزادی بر سایر مسـلمانان نپـذیرفتم و با پادشاه روم برای آزادی دیگران ، آغاز به فدیه دادن کردم . . . نزد رومی ها هنوز سه هزار اسیر از کارگزاران و سپاهیان مسلمان بود . من با

۱ . همان ، ص ۱۶۳ .

۲ . تجارب الامم ، ج ۲ ، ص ۱۹۲; الکامل فی التاریخ ، ج ۸ ، ص ۵۷۴; الفرج بعد الشده ، ج ۱ ، ص ۲۲۸ و ۲۲۹ .

دویست و چهـل هزار دینار رومی قرار فـدیه بسـتم و ضامن پرداخت آن مبلغ شـدم . آن گاه به همراه مسـلمانان آزاد شـده ، از قسطنطنیه خارج شده ، به خرشنه آمدم . . . . (۱)

بـاتوجه به دو گفتـار فوق ، گویا مـذاکرات تعیین مبلغ فـدیه و تضـمین پرداخت آن ، با هماهنگی امیر سـیف الـدوله ، از سوی ابوفراس انجام پذیرفته و پس از ورود اسیران به شام ، امیر برای پرداخت مبالغ مورد توافق اقدام کرده است . (۲)

فرمانروایی حمص

حمص شـهری وسـیع و دلپذیر و در میان بلاد شام برای هر تماشاگر چشمگیر است . حمص خاکی فراخ و بی حساب ، اما فاقد درخت و آب دارد و اهل این شهر به یاری و مددکاری دشمنان ، به سبب مجاورت با آنان معروف بودند . باروهای حمص در نهایت صـلابت و اسـتحکام و از دیر باز پایـدار و با دوام بود و دروازه های آهنین بلنـد بالا و سـتبر پیکر ، منظر هر بیننده ای را شگفت زده می کرد . (۳)

ابوفراس پس

از رهایی از روم ، مدتی بر کرسی امارت این شهر تکیه زد و زمام امور آن خطه وسیع را به عهده گرفت . (۴) او در این مقطع شاهد درگذشت عموزاده خویش امیر سیف الدوله بود . سیف الدوله به مدت چند سال به بیماری فلج دچار شد و این ناراحتی ، وی را از حرکت بازداشت و

۱ . الغدیر ، ج ۳ ، ص ۵۵; اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۲۵; دیوان ابی فراس ، ص ۲۳۷ .

۲ . اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۲۵ .

۳ . سفرنامه ابن جبیر ، ص ۳۱۸ ۳۲۰ .

۴ . دیوان ابی فراس ، ص ۲۳۴; دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۶ ، ص ۱۲۱; دائره المعارف تشیع ، ج ۱ ، ص ۴۳۰ .

بر اثر این بیماری در روز جمعه دهم صفر ۳۵۶ حیات دنیا را بدرود گفت . جسد امیر را از حلب به زادگاهش «میافارقین»(۱) منتقل کردند و به توصیه وی به همراه گرد و غبارهایی که در جنگهایش با رومیان به ارمغان می آورد و در محلی جمع آوری کرده بود ، دفن کردند . (۲)

۱ . مشهورترین شهر دیار بکر . ر . ک : معجم البلدان ، ج ۵ ، ص ۲۳۵ .

۲ . الیواقیت و الضرب فی تاریخ حلب ، ص ۱۲۰ . ابوفراس در مرگ امیر مرثیه ای نسرود; شاید دل آزردگی او از سیف الدوله در طول اسارت ، مانع از این کار شد .

بخش سوم : شهریار شعر

الهام آسمانی

در منظر قدما ، به کلام موزون ، اندیشیده و مخیّل شعر می گفتند . (۱) و

در اصـطلاح نو ، شعر به معنای گره خوردگی عاطفه و تخیّل است که در زبانی آهنگین شکل گرفته باشد . (۲) بر خلاف نظم ، شـعر کلامی است مرتب و معنوی و موزون و خیـال انگیز به قصـد ، که موضوعش احسـاس انگیز و مبیّن تـأثیرات بی شـائبه شاعر بودن خلاصه می شود . (۳) چنین شعر جوشیده از دل ، بر اریکه دل خواهد نشست .

شعر دانی چیست ؟ مرواریدی از دریای عقل *** شاعر ، آن افسونگری کاین طرفه مروارید سفت

شعر ، آن باشد که خیزد از دل و جوشد زلب *** باز در دل ها نشیند هر کجا گوشی شنفت(۴)

۱ . معیار الاشعار ، خواجه نصیر الدین ، ص ۱; المعجم فی معابیر اشعارالعجم ، شمس الدین محمد رازی ، ص ۱۹۶ .

۲ . زبان و نگارش فارسی ، جمعی از اساتید ، ص ۱۴۵ .

۳ . لغت نامه دهخدا ، ج ۹ ، ص ۱۲۶۰۸ . نظم فقط سخن موزون و مقفی و از عنصر عاطفه و تخیل به دور است .

۴ . دیوان اشعار ، محمدتقی بهار ، ج ۲ ، ص ۴۰۷ .

شعر همه چیز را به زیبـایی تبـدیل می کنـد و زیبـاییِ آنچه را زیبـاترین است ، اعتلا می بخشـد; شادی و ترس ، غم و سـرور ، ابـدیت و دگرگونی را باهم تلفیق می کنـد و با قیـدی سـبک همه چیزهای آشتی ناپذیر را به حال وحدت در می آورد; به هر چه دست می زند ، آن را دگرگون می سازد و هر شکلی که در حدود شعاع آن در حرکت است ، با انعطافی

شگفت به تجسم روحی که او می دهـد ، تبـدیل می گردد و نقاب مألوف را از چهره جهان برمی گیرد و زیبایی خفته و برهنه را که روح اَشـکال آن است ، آشکار می سازد . . . شعر گزارش بهترین و سعادت آمیزترین لحظات ، سعادتمندترین و بهترین دین هاست و شاعران ، قانونگذاران به رسمیت شناخته نشده جهانند . . . . (۱)

نظریه پردازان شـعر ، عمل شاعر را به دلیل ابداع وی ستودنی می دانند و معتقدند شاعر با توسل به قریحه خویش چیزهای تازه ای می آفریند و جنبه خلاقه شاعر دارای ارزش است . (۲)

افلاطون با بیان وضعیت روحی خاص برای شاعر ، از تخیل او بدین گونه یاد می کند :

اسـتعدادی که تـو داری ، یـک هنر نیست ، بلکه الهـام است . نیرویی آسـمانی در تـو هست که تو را به حرکت در می آورد ، مانند نیرویی که در سنگی است . و «اوریپدوس» آن را مغناطیس نامیده است . . . البته شعر نخست خود به بعضی از مردم الهام می بخشد و از این اشخاص الهام گرفته ، سلسله دیگری از افراد مجذوب پدید می آید ، زیرا شاعران بزرگ و گویندگان شعر ، اشعار زیبای خود را نه به کمک هنر بلکه به

۱ . روزنامه ایران ، ش ۷۰۵ ، ص ۹ .

۲ . همان .

سبب آن که الهام گرفته و مجذوب شده اند می سرایند . (۱)

در فرهنگ دینی ما ، شـعر و شاعر ، منزلت و جایگاه بلند پایه دارد و شاعرانی که در راستای تبیین اندیشه معصومان والاگهر و اشاعه

فضیلت و اخلاق شعر می سرایند و شعرشان رویکردی معنوی و ولایی دارد ، به عنوان تأیید شدگان و الهام یافتگان روح قدسی یاد شده اند :

ما قال فینا قائل بیت شعر حتی یؤید بروح القدس;(۲)

هر کس در حق ما بیت شعری بسراید ، از روح قدسی کمک می گیرد .

بی شک شعر چنین شاعرانی «حکمت آمیز» است و هر بیت از شعر این «حکیمان» آکنده از دُرّهای نغز و رهگشا .

کلام را با سخن سید و پیشوای مسلمانان حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)پی می گیریم : «ان من الشعر لحکمه;(۳) همانا برخی از اشعار ، حکمت است . »

اشعار حکیمانه ابوفراس حمدانی نیز با این دید ملاحظه می شود .

شعر ابوفراس

شعر ابوفراس مزایا و ویژگی های متعددی را در خود جمع کرده است; افزون بر شخصیت برازنده شاعر ، سروده های او در اسارت (رومیات) و همچنین اشعار وی در مدح اهل بیت ، ابوفراس را در جهان اسلام شاخص و سرآمد ساخته است .

در دانشنامه ایران و اسلام ، از شعر ابوفراس این گونه یاد می شود :

نخستین آثار ابوفراس ، یکی شامل قصائدی به سبک قدماست که در

۱ . چهار رساله از افلاطون ، رساله فایدروس ، ترجمه محمد حسن لطفی .

۲ . وسائل الشیعه ، حر عاملی ، ج ۱۰ ، ص ۴۶۷ .

۳ . المیزان ، علامه محمد حسین طباطبایی ، ج ۱۵ ، ص ۳۳۷ .

آنها شرافت نسب و حسب و مبارزات خود را می ستاید و یا در آنها به خود فخر می کند و دیگر ، اشعار کوتاه تر تغزلی در عشق و اخوانیات به سبک شاعران

عراق .

دسته اوّل این آثار به سبب صداقت و نیروی طبیعیشان ، شایان توجه اند و نقطه مقابل اسلوب پر استعاره و پر کار رقیب نیرومند ابوفراس در دربار سیف الدوله یعنی «متنبی» به شمار می روند .

دسته دوم اشعاری ظریف ، ولی کم اهمیت اند که جنبه صوری آنها غالب است و خالی از اصالت اند .

همچنین قصائد صریح شیعی ابوفراس که در آنها به هجای عباسیان پرداخته ، قابل توجه است . لکن شهرت او بیشتر از همه مدیون «رومیات» یعنی اشعاری است که هنگام اسارت سروده [است] . در این اشعار ابوفراس با بیانی مؤثر و فصیح ، آرزوی یک تن محبوس را به دیدن یار و دیار شرح می دهد . این اشعار همچنین محتوی فخریات ، طعن به سیف الدوله به سبب تأخیر در پرداخت بهای آزادی او و نیز شِکْوه از غفلت دیگران در کار اوست . (۱)

گروهی از محققان ، خصوصیات شعری او را چنین بر شمرده اند :

مضمون های شعر وی مدح ، رثا ، فخر و حماسه ، نسیب و تشبیب و اندکی وصف است . وی در شخصیت و نیز در شعر خود به شدت سنّت گرا بود . نیازی به سرودن مدیحه برای گذران زندگی خویش نداشت و شاید شاعری را برای خود عار می دانست ، چه می پنداشت که هنر اصلی وی شمشیر زدن است ، نه شاعری ، و شاید به همین سبب

۱ . دانشنامه ایران و اسلام ، ص ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ .

است که مانع انتشار شعر خود می شد . . . اغلب قصیده های او با مقدمه

تغزلی معمول (نسیب) آغاز می شود و همین مقدمه های تقلیدی از شعر جاهلی بخش مهمی از غزلیات دیوان او را تشکیل می دهد . چند قصیده وی نیز غزل ناب است . . . تنها نوآوری ابوفراس در این اشعار ، در تعداد ابیات هر مضمون است ، به گونه ای که در برخی از قصیده ها که با مضمون فخر سروده شده است ، مقدمه تغزلی بیش از غرض اصلی شعر است . افزون بر این ، تناسب و انسجامی که ابوفراس میان مقدمه و مضمون اصلی شعر ایجاد کرده ، سخت قابل تحسین است . حدود صد قطعه در دیوان وی دیده می شود که غزل محض است . در این اشعار ، ابوفراس از تقلید صرف دست شسته است و بنابراین آنها را می توان بازتاب تجربه های واقعی شاعر در عشق پنداشت که در لحظه های خاصی سروده شده است و در آنها شخصیت شهسوارگونه شاعر رنگ باخته و عواطف طبیعی وی آشکار شده است ، چنان که گویی او عاشق کهنه کاری است که با زیر و بم عشق آشنا است . . . با این حال ، غزل او از قلمرو عفت و پاکی در نمی گذرد ، چه در نظر وی ارجمندترین عشق ها عفیف ترین آنهاست . . .

آنچه منتقدان کهن و نیز محققان معاصر را بر آن داشته است تا به شعر وی عنایتی آمیخته به تحسین نشان دهند ، نخست شخصیت ویژه اوست که از آن سخن گفته شد؛ دیگر ، سروده هایی از وی که به «اسریات» یا «حبسیات» یا «رومیات»

شهرت یافته است . در این گونه اشعار ، عاطفه شاعر دقت و عمق بیشتری یافته است ، چندان که به گفته برخی از معاصران ، گران جانان سنگین دل را نیز متأثر می سازد . شاید با

توجه به همین سروده های اوست که منتقدان کهن ، وی را شاعری نوآور دانسته اند ، و برخی از معاصران وی را برتر از متنبی شمرده اند . احساس صادقانه شاعر در این اشعار مجال بروز یافته است و وی از شعر ، مرهمی بر زخم ها و گنجینه ای برای نگهداشت مفاخر خویش ساخته است و در آنها فخر و حماسه و عشق را با یکدیگر در آمیخته و تصویری حقیقی و گویا از رنج های خویش در روزگار اسارت ارائه داده است . بخش دیگر اشعار وی که این ویژگی در آنها به چشم می خورد ، اخواتیات اوست . در این سروده ها نیز تشخص او به خوبی آشکار می گردد . . .

ابوفراس مسلمانی شیعی و راست کیش است ، چنان که وی را در شمار شاعران اهل بیت و از بی پروایان در ابراز عقیده بر شمرده اند . اگر چه اشعار وی در این زمینه بسیار اندک است ، اما تأثیر آن در جهان تشیع اندک نبوده است . مشهورترین این اشعار قصیده ای است که به «شافیه» مشهور است . . . و نیز در دو قطعه دیگر از پیشوایان دوازده گانه شیعیان نام برده است . . . و به راستی می توان ابوفراس را شاعر اهل بیت(علیهم السلام)نامید . (۱)

در منظر نظر

حیات ادبی و شعری ابوفراس زیبایی ها و

ظرافت های بسیاری را در خود نهفته دارد و این مهم از دید نافذ خداوندگاران اندیشه و ادب پنهان

۱ . دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۶ ، ص ۱۲۲ ۱۲۴; و ر . ک : ابوفراس الحمـدانی ، ص ۳۳۹ ۳۴۷; مقدمه دیوان ابی فراس ، ابن خالویه ، ص ۱۱; فنون الشعر فی مجتمع الحمدانین ، مصطفی شکعه ، ص ۳۱۵ و ۴۰۳ ۴۱۴; معالم العلماء ، ابن شهر آشوب ، ص ۱۴۹; الغدیر ، ج ۳ ، ص ۵۵۲ .

نمانده است و هر یک به تعریف و تمجید از او پرداخته اند که به نمونه های شاخص آن گفته ها اشاره می کنیم :

۱ صاحب بن عباد

«بدأ الشعر بمَلِك و ختم بمَلِك;

شعر از پادشاهی [چون امروء القیس] آغاز و به پادشاهی دیگر [همچون ابوفراس] پایان پذیرفت . »(۱)

۲ متنبی

او به تقدم و برازندگی ابوفراس گواهی می داد و از برخورد با او هراسان بود و تمایل به شرکت در مسابقه با او نداشت ، تا در مقابله با او شعر بسراید . او زبان به مدح ابوفراس نگشود و افراد دون مرتبه از او از آل حمدان را ستود; البته نه از روی غفلت یا بی التفاتی و تحقیر بلکه به دلیل هیبت و عظمت او ، وبه عبارتی : ابوفراس را بزرگ تر و شکوهمندتر از حد مدح خویش می دید . (۲)

۳ ثعالبی

«ابوفراس در زمینه ادب ، فضل ، کرم ، شرافتمندی ، جلال ، شکوه ، شیواگویی ، هنرمندی ، سلحشوری و دلیری ، یگانه روزگار و خورشید عصر خویش بود

. شعرش ، نامداری و زیبایی و ظرافت و روانی و فصاحت و شیرینی بلند سخنی و شماتت ، همه را باهم جمع کرده و در این زمینه به

۱ . الغدیر ، ج ۳ ، ص ۵۵۳; شذرات الذهب ، ابن عماد حنبلی ، ج ۲ ، ص ۲۴ .

۲ . یتیمه الدهر ، ج ۱ ، ص ۵۷ .

شهرت پیوسته است . در اشعار او طبع شاداب و بلندی مقام و عزت پادشاهی ، نهفته و این خصال در هیچ شاعری جز در عبدالله بن معتز و ابوفراس جمع نشده است و سخن شناسان و نقادان ، کلام ابوفراس را برتر از ابن معتز خوانده اند . »(۱)

۴ علامه امینی

«او شهریار بلاغت و خداوندگار ادب در خاندان حمدانیان است . »(۲)

ابن عساکر(۳) ، ابن شهرآشوب(۴) ، ابن اثیر(۵) ، ابن خلکان(۶) ، ابوالفداء(۷) ، یافعی(۸) ، افندی(۹) ، ذهبی(۱۰) ، حر عاملی(۱۱) ، خوانساری(۱۲) ، بستانی(۱۳) ، ابن عماد حنبلی(۱۴) ، فرید وجدی(۱۵) ، زرکلی(۱۶) ، امین عاملی(۱۷) ،

۱ . همان .

۲ . شهداء الفضیله ، شیخ عبدالحسین امینی ، ص ۲۱ .

۳ . تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۱ ، ص ۴۲۱; مختصر تاریخ دمشق ، ج ۶ ، ص ۱۵۰ .

۴ . معالم العلماء ، ص ۱۴۹ .

۵ . الکامل فی التاریخ ، ج ۵ ، ص ۱۹۴ و ۳۵۵ (حوادث سنه ۳۵۷ ه) .

۶ . وفیات الأعیان ، ج ۲ ، ص ۱۵۳ .

۷ . المختصر فی تاریخ البشر ، ج ۲ ، ص ۱۰۸ (حوادث سنه ۳۵۷) .

۸ . مرآه الجنان ، ج ۲ ، ص ۲۷۷ .

۹ .

رياض العلماء ، ج ۵ ، ص ۴۸۹ .

۱۰ . سیر اعلام النبلاء ، محمد بن احمد بن عثمان الـذهبی ، ج ۱۶ ، ص ۱۹۶ ۱۹۷; تاریخ الاسلام ، ص ۱۵۹ (حوادث سنه ۳۵۷) .

۱۱ . امل الآمل ، ج ۲ ، ص ۵۹ ، شماره ۱۵۰ .

۱۲ . روضات الجنات ، ج ۳ ، ص ۱۵ ، شماره ۲۳۲ .

۱۳ . دائره المعارف ، ج ۲ ، ص ۳۰۰ .

۱۴ . شذرات الذهب ، ج ۲ ، ص ۲۴ .

۱۵ . دائره المعارف القرن العشرین ، ج ۷ ، ص ۱۵۰ .

۱۶ . الاعلام ، ج ۲ ، ص ۱۵۶ .

۱۷ . اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۰۷ .

عمر رضاکحاله و(۱) . . . نیز از او به بزرگی یاد کرده اند .

دیوان شعر

دیوان شعر ابوفراس حمدانی به وسیله ابن خالویه ، استاد ارزنده او جمع آوری گردید و سپس به صورت زیبا تنظیم و عرضه شد . ابن خالویه در دیوان شعر شاگرد خویش ، بسیاری از وقایع و اتفاقات را که ابوفراس در شعرها بدان اشاره کرده ، شرح داده(۲) و فرای از آن در ابتدای برخی از اشعار ، به پاره ای از موضوعات و اخباری که شعر بدان مناسبت سروده شده ، اشاره کرده است . (۳)

این دیوان فاخر ، نخست در سال ۱۸۷۳ میلادی و سپس در سال های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ در بیروت به زیور طبع آراسته شد و تاکنون نیز بارها با قبض و بسط های تلخ و شیرین تجدید چاپ گردیده است در سال ۱۹۴۲ «سامی دهان» آن را در سه جلد

، همراه با تحقیقات مفصل به چاپ رساند . (۴)

نسخه های متعدد و فراوانی از دیوان ابوفراس در مجامع فرهنگی فرانسه ، آلمان ، ایتالیا ، روسیه ، استانبول ، مدینه منوره ، مصر ، دمشق و حلب موجود است که مورد توجه صاحبان فکر و نظر قرار دارد . (۵)

۱ . معجم المؤلفین ، ج ۳ ، ص ۱۷۵ .

۲ . معجم الادباء ، ج ۳ ، ص ۱۰۳۶ .

۳ . گویا شاعر معاصرِ ابوفراس ، بَبَّغاء (م ۳۹۸) نیز در جمع آوری اشعار او همت گمارده است ، اما مجموعه او در دسترس نیست . ر . ک : دائره المعارف تشیع ، ج ۱ ، ص ۴۳۰ .

۴ . اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۳۱ ۳۳۲; دائره المعارف تشیع ، ج ۱ ، ص ۴۳۱; دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۶ ، ص ۱۲۴ .

۵ . اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۳۱ ۳۳۲ .

شاعر اهل بیت

شاعر اهل بیت

ابوفراس حمدانی ، آن شیعی پاک نهاد ، بر اعتقاد و علاقه خود به خاندان رسول تأکید داشت و به راستی شاعر آل محمد(صلی الله علیه وآله) بود . او در بیان فضایل امیرمؤمنان و ائمه معصوم(علیهم السلام) بی باک بود و در سروده هایش به تندی برنابخردی و ستم امویان و عباسیان می تاخت و لذا اشعار وی زبانزد عام و خاص گردید و تأثیر ویژه ای در جهان تشیع داشت . (۱)

من شعر شیعیم

من پاسدار مرز شرف

خون و همتم

من جام خون فشان سخن را

چون کاسه شفق

بر آستان شامگهان

در دست; داشتم

شمشیر شعر خود

در خاک رزمگاه

با خون سرخ

با آیه

کاشتم

(۲) .

اشعار او را در این موضوع مرور می کنیم :

۱ . معالم العلماء ، ص ۱۴۹; الغدیر ، ج ۳ ، ص ۵۵۰ .

۲ علی موسوی گرمارودی .

الف) شافیه

این قصیده جاودان ، میان ادیبان مشهور است و همواره در طول سالیان دراز طراوت خود را حفظ کرده است . صفای فصاحت ، حسن انسجام ، قوت استدلال در کنار رسایی معنا و روانی الفاظ ، از ویژگی های برجسته آن می باشد . بنابه نظر حسین بن خالویه ، شافیه ابوفراس در جواب «ابن سکره هاشمی»(۱) و در دفاع از آل علی سروده شد . (۲)

شارح شافیه مدعی است ابوفراس ، شافیه خود را در پاسخ ابن معتز عباسی(۳) سرود و آن را در جمع پانصد نفر از سپاهیان شمشیر به دست

۱ . ابوالحسن محمد بن عبدالله هاشمی (م ۳۸۵) ، مشهور به ابن رائطه ، از اعقاب مهدی ، خلیفه عباسی است . او در روزگاری ظهور کرد که محیط فسادآلود و اشرافی بغداد ، شعر مجالس عیش و نیز کوچه و بازار و حتی آنچه را به «سخف» و «مجون» مشهور بود ، بسیار می پسندید و ابن سکره به همان مکتب گرایید و همان معانی را به شعر در می آورد . ابن سکره به حضرت علی و خاندان بزرگوارش مایل نبود و حتی نسبت به ایشان اسائه ادب میورزید ! و به دلیل بی حرمتی به آن خاندان والا سخت مورد هجو و شماتت قرار گرفت . گویا قصیده شافیه ابوفراس در مقابل قصیده ابن سکره سروده شد . آغاز قصیده ابن سکره چنین است :

بنی علی دعوا مقالتکم

لا ینقص

الدر وضع من وضعه

ر . ك : تاریخ بغداد ، خطیب بغدادی ، ج ۵ ، ص ۴۶۵; الکامل فی التاریخ ، ج ۹ ، ص ۱۱۵; یتیمه الدهر ، ج ۳ ، ص ۳; الغدیر ، ج ۳ ، ص ۵۵۰; دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۶ ، ص ۶۹۳ .

۲ . دیوان ابی فراس ، ص ۲۵۵ .

۳ . ابوالعباس عبدالله بن معتز (۲۴۷ ۲۹۶) فرزند المعتز بالله سیزدهمین خلیفه عباسی است . او شاعر ، ادیب ، راوی و نقاد شعر و ادب عرب در عصر دوم عباسی به شمار می رفت . سروده های وی به طردیات ، معاتبات ، زهدیات . خمریات و . . . تقسیم شده است . ابن معتز در سرودن خمریات چیره دست بود و شاید در آن سده هیچ شاعری به فراوانی او در باب شراب شعر نگفته باشد . ابن معتز نخستین بار روح اشرافی گری را در کالبد شعر عربی دمید . او در میان علوم و فنون گوناگون رایج آن زمان ، تنها به موسیقی دل سپرد و موسیقیدانی نیکو از کار درآمد . ابن معتز از اختلافات علویان با عباسیان و قیام های آنان بر ضد عباسیان سخت دل آزرده و سوگند یاد کرده بود اگر روزی دستش برسد ، طالبیان را یکسره از میان بردارد . او با وجود حنفی یا حنبلی مذهب بودن ، نه تنها با فرقه های شیعی در ستیز بود ، بلکه با مذاهب عامه نیز هم عقیده نبود . مایه اصلی فخریات دیوان ابن معتز ، برتر نهادن عباسیان نسبت به

علویـان است . نـام ابن معتز به عنوان «خلیفه یـک روزه» در فهرست نوادر روزگـار ثبت است . پس از عزل مکتفی ، جمعی از اعیـان با وی که لقب «المنتصف بالله» برگزیـده بود ، مخفیانه بیعت کردنـد ، اما طرفـداران مقتـدر برادر مکتفی بر او و یارانش هجوم بردند و تمامی آنان را قلع و قمع ساختند و خود ابن معتز را با وضع فجیعی کشتند . ر . ک : الاغانی ، ابوالفرج اصفهانی ، ج ۹ ، ص ۳۱۸; الکامل فی التاریخ ، ج ۸ ، ص ۱۸; تاریـخ طبری ، ج ۱۱ ، ص ۴۰۴; دیوان اشـعار الامیر ابی العباس ، ابن معتز ، به کوشـش محمد بدیع شریف ، ج ۱ ، ص ۲۱۹ ۲۵۵; شرح شافیه ابی فراس ، ص ۶۳; دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۴ ، ص ۶۳۲ ۶۴۱ .

خـویش در محیطی نظـامی و پرشور ایراد کرد . (۱) البته بـا توجه به همزمـانی ابن سـکره و ابن معتز ، می توان شـافیه ابوفراس حمـدانی را پاسخ به جریان ضد ولایی و اعلام انزجار از جناح مخالف اهل بیت که در سـروده های آن دو نفر تبلور یافته بود ، دانست . (۲)

ترجمه شافیه شصت بیتی ابوفراس را مرور می کنیم :

الدّینُ مُخْتَرمٌ وَ الحَقُّ مُهْتَضَمُ

وَ فَیءُ ألِ رَسُولِ اللهِ مُقْتَسَمُ . . .

حقیقت از دست رفته ، رشته دین از هم گسیخته ، اموال آل رسول خدا [در دست دشمنان] قسمت شده است;

مردمی که می بینید ، مردمی نیستند که تحت فرمان رهبران خود باشند و گوسفندان و

چهار پایانند !

خواب کم را هم بر خویش حرام کرده ام و دلی که با اندوه و با همت عالی در ستیز است ، مرا بیدار نگه داشته است;

۱ . شرح شافیه ابی فراس ، ص ۶۴ ، گویا شارح ، این دیدگاه را از شـرح لاسیه ، اثر صفری اخذ کرده است . گروهی معتقدند ابی فراس این شعر را در شهر بغداد و در میان آن جمع ایراد کرد . ر . ک : منتهی المقال ، ابوعلی حائری ، ج ۷ ، ص ۲۲۳ .

۲ . این قصیده در پاسخ به امیرزاده ای دیگر از عباسیان و قصیده ابن سکره هاشمی سروده شد و به شافیه مشهور است . ر . ک : دائره المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۶ ، ص ۱۲۳ .

عزمم ، خواب شبانگاهی را از من ربوده است ، مگر آن که جوانمردانه بر آن پیروز گردم;

اسب ، زره ، نیزه و شمشیر من باید برای کاری که اظهار نمی کنم ، محفوظ بماند;

دستان و بازوان ستبر من به راه «رمث الجزیره» ، «خذراف» و «غنم»(۱) به کار گرفته می شود;

جوانانی که چون سوار شوند ، دلی استوار داشته و هنگام تصمیم ، ثابت قدم بوده و رأیشان تغییر نمی کند;

کجایند مردان ؟ ! آیا برای خداوند از چنگ تجاوزکاران یاوری نیست ؟ آیا برای او انتقام گیرنده ای وجود ندارد ؟

در حالی که آل علی در خانه خود تحت فشارند ، کار سیاست به دست زنان و خدمتگزاران دربار افتاده است !

آل علی تبعید گشته اند و مصفاترین نوشیدنی

آنها به هنگام تشنگی ، ته مانده آب هاست ، و ذکر آنها یادشان جرم و گناه است !

زمین جز برای صاحبان اصلی اش ، برای همه گسترده ، و اموال جز برای اربابان آن ، بر دیگران فراخ و آزاد است !

خوشبختی در این دیار از آنِ ستمدیدگان و بدبختی و شقاوت از آنِ ستم پیشگان است .

در این دنیا ، عاقبت نیک از آن پرهیزکاران است ، هر چند ستمگر گنه کار در آن شتاب کند .

ای بی پدران ! آیا بر بنی هاشم افتخار می کنید تا آن جا که گویا پیامبرِ خدا

۱ . هر سه گیاهانی است که برای خوراک شتر مناسب است .

نیای شماست ؟

و حال آن که هیچ گونه برابری در شرف بین شما و آل علی(علیهم السلام) نیست و در هیچ جایگاهی شما با آنان برابری ندارید .

نه برای شما ، مانند ایشان ، بزرگواریِ ریشه داری است و نه جد شما یک دهم مقام جد آنها را دارد .

هیچ شباهتی میان اصالت خانوادگی شما و آنها نیست و «نثیله»(۱) شما به مادر آنها شباهتی ندارد .

روز غدیر پیامبر برای آنان برخاست ، و بر این کار ، خدا و فرشتگان و ملت ها گواهند .

تا آن گاه که خلافت از مجرای خود منحرف شد و به جای صاحبان اصلی آن ، مورد اختلاف گرگان و لاشخوران قرار گرفت .

وکارشان را به شورا ارجاع کردند ، گویانمی دانستند والیان حق چه کسانند !

سوگند به خدا ! جایگاه خلافت را به خوبی می شناسند ، ولی چهره حقیقت

را پوشانده اند !

آن گاه بنی عباس ادعای تملک خلافت را کردند ، با این که نه اقدامی کرده بودند و نه سابقه ای داشتند .

اگر گروهی در این امر یاد می شدند ، بی شک عباسیان از آنها نبودند و در هیچ امری نظر آنان مفید نبود .

ابوبکر و رفیقش هم صلاحیت آنان را در امری که تقاضا می کردند و بر آن گمان و امید داشتند ، تصویب نمی کردند .

۱ . نثیله دختر کلیب بن حباب . ر . ک : بحارالانوار ، محمدباقر مجلسی ، ج ۲۲ ، ص ۲۷۱ . گویا او مادر عباس بن عبدالمطلب است . ر . ک : الغدیر ، ج ۳ ، ص ۵۴۶ .

بنابراین ، آنان امر خلافت را به ناحق ادعا می کنند ، یا پیشوایانشان در تصاحب خلافت ستمگرند .

لیکن علی به سبب قرابتش به رسول خدا ، به امر ولایت از شما نزدیک تر است ، البته اگر کفران نعمت نکنید .

آیا پدر شما ، عبدالله بن عباس یا عبیدالله یا «قُثم» منکر خلافت اویند ؟

شما بد پاداشی به بنی حسن ، از نعمت پدرشان ، آن بزرگوار هدایتگر و مادرشان دادید !

نه بیعتی شما را از ریختن خون ایشان بازداشت و نه سوگندی ، و نه قرابت و نه عهد و پیمانی !

چرا شما بی دلیل از اسیران(۱) ایشان که در جنگ بدر از اسیران شما(۲)گذشت کرده بودند ، صرف نظر نکردید ؟ !

چرا تازیانه خود را از «دیباج»(۳) باز نگرفتید و چرا از دشنام به دختران رسول خدا [

(صلی الله علیه وآله)] جلوگیری نکردید ؟ !

چرا احترام خون رسول خدا مانع این تازیانه ها نشد و احترام حرم ، شما را از آن باز نداشت ؟ !

بنی امیه با همه ظلم های فراوانشان ، کمتر از شما متعرض آنها شدند .

چه جفاهایی از نظر دین بر آنان وارد ساختید و چه خون هایی از پیامبر خدا ریختید !

۱ . منظور عبدالله بن حسن بن حسن بن علی(علیه السلام) است .

۲ . مراد عباس بن عبدالمطلب می باشد .

۳ . دیباج ، محمدبن عبدالله عثمانی ، برادر مادری بنی حسن از فاطمه دختر حسین(علیه السلام) است که منصور عباسی ۲۵۰ تازیانه بر او زد . ر . ک : الغدیر ، ج ۳ ، ص ۵۴۷ .

آیا خود را پیروان پیامبر می دانید ، در حالی که دست خود را به خون فرزندان طاهر و پاک او آلوده کرده اید ؟ !

چه پندار دوری است ! روزی که اخلاق و شمیم فاضله پایان پذیرد; نه قرابت و نه رَحِم هیچ یک تأثیر نخواهد کرد .

دوستی و ولایت ، سلمان را قریب و نزدیک می سازد . (۱) و از آن رو ، قرابت میان نوح و فرزندانش از میان می رود .

ای کسی که در کتمان زشتی های ابن عباس می کوشی ! آیا بیوفایی رشید نسبت به یحیی(۲) قابل کتمان است ؟

در مقایسه ، رشید کجا و موسی بن جعفر [(علیه السلام)] کجا ! مأمون کجا و رضا [(علیه السلام)]کجا ! اگر به انصاف داوری گردد .

زبیر که(۳) طعم کردار خلاف

قَسَم خود را چشید و سخنان و تهمت ها از پسر فاطمه برداشته شد .

پس از بیعت با رضا [(علیه السلام)] ، به کشتنش آلوده شدند و هنوز نیم روزی راه نیافته ، آن گاه نابینا گشتند .

ای گروهی که پس از سعادت به شقاوت افتادید و ای طایفه ای که پس از سلامت ، هلاک شدید !

همانا دامنه بدرفتاری شما ، به استخوان های خاک شده و کهنه سرزمین

۱ . اشاره به حدیثی از امیرمؤمنان(علیه السلام) : «ان سلمان منّا اهل البیت; سلمان از ما اهل بیت است . ر . ك : سفینه البحار ، شیخ عباس قمی ، ج ۴ ، ص ۲۴۵ .

۲ . یحیی بن عبدالله بن حسن به سال ۱۷۶ در بلاد دیلم قیام کرد . رشید او را امان داد و پس از دستگیری او را به زندان افکند و سرانجام یحیی در زندان از دنیا رفت . ر . ك : الغدیر ، ج ۳ ، ص ۵۴۶ .

۳ . عبدالله بن مصعب بن زبیر با یحیی بن عبدالله مباهله کرد و چون از نزد او به خانه آمد ، دل درد شدیدی گرفت و بی درنگ از آن مرض مرد . ر . ك : همان; عمده الطالب ، ابن عنبه ، ص ۱۵۲ .

کربلا رسید . (۱)

نه از ابومسلم (خراسانی) باوجود خیرخواهی اش نسبت به آنان گذشت کردند(۲) ، و نه هبیری را سوگند و پیمان از دست زنان نجات داد . (۳)

نه امان اهل موصل را به آن اعتمادی شد ، و نه از گمراهی خود

بردباری و متانت نشان دادند . (۴)

به بنی عباس برسانید : ادعای ملک و قدرت نکنید ، گر چه به ظاهر حاکمند اما به واقع غیر عرب حکم می رانند .

چه افتخاراتی که در دیار شما صورت می گیرد ، که دیگران آمر و حاکم آنند !

آیا در افتخارات ، پرچمی برای شما افراشته شده ، حال آن که عَلَم ها بر مخالفت شما در اهتزاز است ؟ !

ای مشروب فروشان ! از بیان افتخاراتتان بس کنید ، در مقابل گروهی که روز نبرد خون می فروشند و جان تقدیم می کنند .

افتخارات را برای دانایان ، هنگام پرسش از ایشان ، و عاملان ، هنگام

۱ . اشاره به رفتار ناشایست متوکل به قبر امام حسین(علیه السلام) و تخریب آن بارگاه نور . ر . ک : مقاتل الطالبیین ، ص ۵۹۷; الکامل فی التاریخ ، ج ۶ ، ص ۱۰۸ .

۲ . ابومسلم خراسانی در ۱۷۳ به دست منصور عباسی کشته شد . ر . ک : تاریخ مختصر الدول ، ابن عبری ، ترجمه محمدعلی تاج پور و حشمت الله ریاضی ، ص ۱۸۰ .

۳ . یزید بن عمر بن هُبَیره ، یکی از کارگزاران امویان بود که با عباسیان جنگید . سفاح او را امان داد و با او پیمان بست . چون وی را در ۱۳۲ به نزد منصور بردند ، بر وی تاختند و او را به هلاکت رساندند . ر ک : الکامل فی التاریخ ، ج ۵ ، ص ۲۲۵ .

۴ . به سال ۱۳۲ سفاح ، برادر خود (یحیی بن محمد بن

علی) را بر موصل مأمور ساخت . اهل موصل به مخالفت او برخاستند . وی آنان را امان داد و فریاد زد : هر کس وارد مسجد شد ، در امان است . او مردان مسلحی بر در مسجد گمارد تا همه مردم را به قتل رساندند ! گویند : یازده هزار نفر از افرادی که امان نامه دریافت کردند و غیر از این افراد ، از کشته ها بودند . الکامل فی التاریخ ، ج ۵ ، ص ۸۶; الغدیر ، ج ۳ ، ص ۵۴۸ .

کار و عمل بگذارید .

آنان که هنگام خشم بر غیر خدا ، خشم خود را فرو خورند و حکم خدا را هنگام داوری تباه نسازند .

هنگام سحر در خانه هایشان ، به تلاوت قرآن می پردازند ، در حالی که شما در منزل هایتان تار و موسیقی می نوازید !

آیا «عِلیّه» از شما یا از آنهاست ؟ ! بزرگِ خوانندگان «ابراهیم» از شما یا از آنهاست ؟ ! (۱)

وقتی آنها سوره قرآن تلاوت می کردند ، پیشوای شما [ابراهیم عباسی]غنا می خواند ! شما باید در برابر ویرانه های آنها که گذر زمان در آن موثر واقع نشد ، بایستید .

در خانه هایشان از فشردن شراب خبری نیست و در خانه هایتان از زشتی گریزی نمی باشد .

برای هم صحبتی و ندیمی آنها ، از خنثی(۲) ، بوزینه و احشام خبری نیست . (۳)

بیت الله ، رکن ، پوشاندن کعبه(۴) ، زمزم ، صفا ، حجر و حرم مکه جایگاه آنها را تشکیل می دهد .

۱ . عِلیّه و

ابراهیم فرزندان مهدی عباسی و در خوانندگی و نوازندگی شهره بودند . ر . ک : الکامل فی التاریخ ، ج ۵ ، ص ۱۷۰; شرح شافیه ابی فراس ، ص ۶۴۷ ۶۴۸ .

۲ . عباده بن مخنث از جمله ندیمان متوکل بود که در بزم و عشرت خلیفه و به دستور او ، نسبت به امیر مؤمنان(علیه السلام) جسارت روا می داشت . ر . ک : الکامل فی التاریخ ، ج ۶ ، ص ۱۰۸ .

۳ . گویند : برای زبیده ، نوه منصور دوانیقی و همسر رشید ، میمون و حیوانات دیگری بود که آنها را همواره در بزم ها و مجالس حاضر می کرد و سرگرم بازی با آنها می شد . ر . ک : شرح شافیه ابی فراس ، ص ۶۵۷ .

۴ . عدنان ، اولین کسی بود که کعبه را با حریر سیاه پوشاند . ر . ک : عمده الطالب ، ص ۲۸ .

هیچ سوگندی در قرآن آن گونه که ما می شناسیم نیست جز آن که بی تردید مقصود از آن ، ایشان می باشد . (۱)

ب) هائیه

یومٌ بسفحِ الدارِ لا أنساهُ

أرعی له دهری الذّی أولاهُ . . .

من خاطره روزی را که در پهنه خانه جذبه ای داشتم ، در تمام عمر از یاد نمی برم .

روزگاری بود که عمرم را با جوانانی می گذراندم که زمانه جلوه خود را از فروغ آنان می گرفت .

گویا سیمایشان پرتو نورانی روز را تشکیل می داد و چهره هایشان ستارگان تاریکی های شب بود .

باریک اندام و نیکو ترکیبی

که در حسن استواری چون شاخ درخت ، و چشمانش در نظر افکنی چون آهو بود .

به او ساغری تعارف می کردیم که در تاریکی ها چون چراغ از صفا می درخشید .

در شبی که از وصالش زیبایی گرفته بود ، گویا شب در زیبایی چهره ای محبوب داشت .

گویا در آن شب ، ستاره ثریا چون کف دستی بود که محبوب را نشان می داد .

و یا با چهره نیمه روشنش ، تبسم کنان او را با دست به بالا فرا می خواند .

۱ . دیوان ابی فراس ، ص ۲۵۵ ۲۵۹; شرح شافیه ابی فراس ، ص ۴۷ ۵۲; ترجمه الغدیر ، جمال موسوی ، ج ۶ ، ص ۲۹۶ ۳۹۱ .

آهو چهره ای که اگر مرواریدی بر گونه اش بگذرد ، با نگاهی از گوشه چشم ، به خون می افتد .

اگر من عشق او را نداشتم ، هلاکت تمام دوستدارانش در دو عالم را می خواستم .

هر آینه از قرب وصال او چنان محروم می ماندم که حسین [(علیه السلام)] از آب محروم ماند ، با آن که آن را می دید .

هنگامی که گفت : آبم دهید ، و به جای نوشاندن آب گوارا ، او را با نیزه و شمشیر سیراب کردند .

سر او را ، با آن که از دیرباز ، دست های پیامبر آن را به دامنش نزدیک کرده بود ، بریدند .

روزی که او در حمایت خدا بود ، و خداوند ستمگران را به ستمگری مهلت می دهد .

و اگر خدای

جهان دشمنان پیامبرش را هلاک می کرد ، دشمن پیامبری شناخته نمی شد .

روزی که خورشید درخشان برای حسین دگرگون شد و از آنچه دیده بود ، آسمانش خون گریست .

برای قلبی که از جای کنده نشود و برای گریه کننده ای که اشکش نبارد ، عذری نمانده است .

مرده باد قومی که از هوای نفس خود پیروی کردند ! آنها مرتکب عملی شدند که فردا نتیجه سوءش گریبان گیرشان خواهد شد .

آیا می پنداری گفتار پیامبر را درباره خصوصیات و ویژگی های پدر او ، نشنیده بودند ؟ !

آن هنگام که در روز غدیرخم آشکارا بانگ زد : هر کس که من مولای اویم ، علی مولای او خواهد بود .

این است وصیت پیامبر در امر خلافت; ای کسی که می گویی پیامبر وصیت نکرده است .

آیات قرآن را که در فضیلت او (علی) نازل شد ، بخوانید و در آن تأمل کنید و مضمون آن را بفهمید .

اگر درباره او جز «هل أتی» هیچ آیه دیگری نازل نشده بود ، او را کفایت می کرد .

چه کسی برای نخستین بار قرآن را از بیان پیامبر و لفظ او دریافت داشت و آن را تلاوت کرد ؟

چه کسی صاحب فتح خیبر بود ، و درِ خیبر را با دست خود پرتاب کرد و دور انداخت ؟

چه کسی در میان تمام مردم ، با پیامبرِ برگزیده همکاری کرد و به کمکش برخاست ، و چه کسی با او برادر شد ؟

چه کسی به طور ناشناس شب را در بسترش گذراند ، آن هنگام

که دشمنان بر بسترش سر برآورده بودند ؟

مقصود پروردگار ، از این گفتار «الصادقون ، القانتون» چه کسی جز اوست ؟

چه کسی را جبرئیل از سوی خداوند بزرگ ، به تحیت و درود گرامی داشت ؟

آیا گمان کردید فرزندانش را بکُشید و روز قیامت در زیر پرچم او باشید ؟ !

یا از دست او از حوض کوثر آب بنوشید و حال آن که حسین را به خونش آب دادید ؟ !

خوشا به حال کسی که روز تشنگی اش او را دیدار نماید و در زندگی کاری انجام داده باشد که سیرابش کند !

پیش از من در شعر ، گوینده ای گفته بود : وای به کسی که فردای محشر شفیعانش دشمنانش باشند !

آیا روز واقعه کسا را فراموش کردید و ندانستید که او یکی از اصحاب کساست ؟ !

بار پروردگارا ! من به هدایت آنان راه یافته ام و روز هدایت به راه دیگران نروم .

من همیشه دوستدار کسی هستم که پیامبر و خاندانش او را دوست دارند ، و هر کس را که آنان بد شمارند ، بد می دانم .

و سخنی می گویم که نشان بصیرت کسی است که آن را باید بگوید یا روایت کند .

سخن من ، شعری است که شنوندگان در طول روزگار ، پیوسته از آن هدایت یابند .

این گفتار ، راویان را به حفظش ترغیب سازد و حُسن روایتش ، معنی آن را نیکو جلوه دهد . (۱)

۱ . الغدیر ، ج ۳ ، ص ۵۵۱ ۵۵۲; ترجمه الغدیر ، ج ۶ ، ص ۲۹۹

۳۰۱.

ابوفراس همچنین شعری تحت عنوان «یرجوالنجاه» درباره اهل بیت سرود . که چنین آغاز می شود :

لستُ ارجو النجاه ، من کل ما اخ

شاه ، الا باحمدِ و علیٍّ

و ببنتِ الرسول فاطمه الطُّ

هر ، و سبطیه و الامامِ عَلِیّ

ر . ك : دیوان ابی فراس ، ص ۳۱۳ .

رومیات

رومیات

برخی از اشعار ابوفراس را که در دوران اسارتش در روم سرود و به «رومیات» مشهور است ، مرور می کنیم :

الف) کرامت نفس (لنا الصدر أو القبر)

می بینم تو را چشمانت از باریدن سرشك باز داشته و خوی صبر به خود گرفته ای ! آیا تحت تأثیر امر و نهی عشق قرار نمی گیری ؟

آری ! من مشتاقم و سوز عشق دارم ، ولی اسرار کسی چون من فاش نمی شود .

هنگامی که شب بر من پرتو افکند ، دست عشق گشوده شد ، و اشکی را که از خصلت هایش تکبر است [و برای هر کس نمی بارد] رام کردم .

گویا در دل و درون آتش شعله گرفته ، هنگامی که عشق و اندیشه آن را بر افروزد .

وقتی من اسیر شدم ، دوستانم هنوز از سلاح جنگ تهی نشده بودند و اسبم کره ای نو پا ، و صاحبش بی تجربه نبود .

ولی هنگامی که برای شخص قضایی مقدر باشد ، دیگر خشکی و دریا نگهدار او نیست .

دوستانم به من گفتند : فرار یا مرگ ! من گفتم : این دو امری است که شیرین ترین آن دو ، تلخ ترین آنهاست .

ولی من ، سوی آن راهی که برای من عیب نداشته باشد ، گام می نهم و از این دو امر بهترینش که اسارت باشد ، تو را کافی

است .

به من می گویند : سلامت را به مرگ فروختی ! گفتم : به خدا سوگند ! از این کار زیانی ندیدم .

مرگ قطعی است ، پس یاد آن را که تو را

بلند مرتبه می کند ، برگزین ! تا وقتی انسان نامش زنده است ، هیچ گاه نمی میرد .

در تأخیر انداختنِ ذلیلانه مرگ ، خیری نیست ، چنان که عمرو عاص روزی با عورتش مرگ را عقب انداخت .

بر من منت نهاده اند که لباسم را برایم گذاشته اند ، ولی بر من ، جامه هایی سرخ از خونشان است .

قبضه شمشیرم در آنها نوکش تیز شده و نهایت نیزه ام ، از آنها ، سینه شکسته است .

زود باشد که قومم مرا آن هنگام که کوشش هایشان به جایی نرسد ، یاد کنند ، همان طور که در شب های تاریک به جستجوی ماه پردازند .

اگر زنده ماندم ، کارم با نیزه ای است که می شناسد و همان سلاح و کلاهخود و اسب نارنجی میان باریک .

و اگر مُردم ، انسان به ناچار مردنی است ، هر چند روزگارش به درازا کشد و عمرش گسترده شود .

اگر دیگری به اندازه من استقامت می کرد ، به او اکتفا می شد و اگر از مس کار طلا می آمد ، این اندازه طلا گران قدر نمی شد .

ما مردمی هستیم که حد وسط نمی پذیریم; یا باید در جهان صدرنشین باشیم و یا رهسپارقبر شویم .

برای کرامت نفس همه چیز در نظر ما ناچیز است و کسی که داوطلب ازدواج زیبارویی است ، پرداخت مهریه برایش سنگین نیست .

ما خود را عزیزترین مردم دنیا ، برترین برتران و جوانمردترین مردم روی زمین می دانیم و گزافه گویی هم نمی کنیم . (۱)

ب) سوز دل(۲) (مصابی جلیل)

مصیبتم

بزرگ و عزایم زیبا است و می دانم به زودی خدا وضع را دگرگون می کند .

من در این وقتِ صبح حالم خوب است و هنگامی که تاریکی شب همه جا را فرا گرفت ، اندوهگین می شوم .

حالی که ، در من می بینید ، اسیری با من نکرده ، ولی من پیوسته مجروح و دردمندم .

جراحتی که مرهم گذار ، از ترس آن می گریزد و دردهایی که ظاهری و باطنی است .

و اسارتی که سخت آن را تحمل می کنم و در شب های تاریک ستارگان را که به کندی می روند ، می نگرم . همه چیز جز اینها در گذر است .

ساعات زودگذر ، بر من دیرپای بود ، و هر چه در روزگار مرا بد آید ، درازپای باشد .

دوستان مرا به دست فراموشی سپردند ، مگر گروهی که فردا از من گسسته ، به آنها خواهند پیوست .

کسانی که بر عهد خود پایدار مانند ، هر چند در مقام ادعا بیشتر باشند ،

۱ . دیوان ابی فراس ، ص ۱۵۷ ۱۶۱ .

۲ . ابوفراس شعر فوق را در حال اسارت ، آن زمانی که به شدت مجروح بود . برای مادر ارسال داشت .

در واقع تعدادشان کم است .

هر چه دیده ام را به اطراف می گردانم ، جز دوستانی که با آمد و رفت نعمت ها انعطاف پذیرند ، کسی دیگر نمی بینم .

کار ما به جایی کشیده که دوست متارک را نیکوکار شماریم و دوستی را که زیان نرساند ، مهربان می نامیم .

تنها روزگار

نیست که به من جفا می کند و تنها دوستان من نیستند که ملالت بارند .

با این که در ملاقات ها نشان مذمومی به جای نگذاشته ام و در هنگام اسیری موقعیت ذلت باری نداشته ام .

من هر چند سخنان را کاوش کردم ، جز به کسانی که از زمانه شکایت دارند بر نخوردم .

آیا هر دوستی تا این حد از راه انصاف به در می رود ؟ و آیا هر زمانی تا این حد نسبت به جوانمردان بخیل است ؟

بلی ! روزگار دعوت به جفاکاری کرده است ، که دانشمند و نادان ، پاسخ مثبتش داده اند .

قبل از من نیز ، جفاکاری خوی مردم ، روزگار مذموم و دوستی ملال انگیز بوده است .

عمروبن زبیر به جفا برادرش(۱) را ترک گفت ، چنان که عقیل ، امیرالمومنین را تنها گذارد .

افسوس که دوستی موافق برایم نیست تا با او از در دوستی درد دل کنم .

۱ . عمروبن زبیر با برادرش (عبدالله بن زبیر) دشمنی داشت . در زمان امارت عمروبن سعید بر مدینه ، عمرو از سوی او با دو هزار سوار مأمور جنگ با عبدالله گردید . فرجام نبرد این دو برادر ، شکست عمرو بن زبیر و تنبیه شدید او بود .

و در پشت پرده مرا مادری است ، که سرشک او بر من تا روزگار پایدار است ، ادامه دارد .

ای مادر ! شکیبایی را از دست مده ، که شکیبایی پیام آور خیر و پیروزی نزدیک است .

و ای مادر ! پاداش خود را باطل مساز ، که

به قدر صبر جمیل ، اجر جزیل نصیبت خواهد شد .

و ای مادر ! شکیبا باش ، که هر مصیبتی بر اوج خود رسید ، به زوال می گراید .

آیا پیروی از اسماء ذات النطاقین نکنی ، وقتی که جنگ شدیدی در مکه در جریان بود ؟

پسرش می خواست امان بگیرد ، ولی مادر با این که یقین می داشت پسرش کشته می شود ، موافقت نکرد .

ای مادر ! تو از او پیروی کن تا از آنچه می ترسی ، خدا کفایتت کند که بسیاری از مردم پیش از تو غافل گشته اند .

مادر ! مانند صفیه [خواهر حمزه] در اُحُد باش که از گریه بر او هیچ غصه و دردش علاج نشد .

هیچ گاه اندوه برای حمزه نیک نام ، او را از ناله و فریاد سر دادن باز نداشت .

من ستارگان افق را دیدم; آن شمشیرهای برّان ، و در شب تاریک قرار گرفتم که به مانند لشکری عظیم بود .

روزی که دوستی به مددکاری خود نیافتم ، رعایت دوستیِ نَفْس کریم خود را نخواهم کرد .

و به ملاقات مرگ خواهم رفت و در مرگ و تیزی شمشیر از دوست خواهم گذشت .

کسی را که خدا نگه ندارد ، پاره پاره می شود و کسی را که خدا عزیز نکند ، ذلیل می گردد .

کسی که در هر کار خدایش نگهدار باشد ، هیچ مخلوقی بر او دست نخواهد یافت . (۱)

ج) شکوه (فلاتنسبن الی الخمول)

ای شمشیر هدایت و ای کوبنده اعراب ، تا کی بی مهری و تا چند خشمگینی !

چرا نامه هایت ، با وجود این همه ناراحتی ها ، اسباب نگرانی ام را فراهم می سازد ؟ !

با این که تو جوانمرد ، بردبار ، مهربان و دارای عاطفه هستی .

تو پیوسته در نیکی بر من سبقت گرفته و مرا به جاهای مرفه فرود می آوری .

تو نسبت به من ، بلکه نسبت به قومت ، بلکه برای همه اعراب ، همانند کوه مرتفع هستی .

از اطرافِ من مشکلات را رفع می کنی و از مقابل دیدگانم نگرانی ها را برطرف می سازی !

بزرگی ات مورد بهره برداری قرار گیرد و عاقبت باز گردد و کاخ عزت ساخته شود و نعمت ها افزون گردد .

۱ . دیوان ابی فراس ، ص ۲۳۲ ۲۳۴ .

این اسارت چیزی از من نکاسته ، ولی مرا مانند زرناب خالص و پاک گردانید .

با این وصف ، چرا مولای من ، مرا در معرض بی توجهی قرار می دهد; مولایی که به وسیله او به عالی ترین مقام رسیده ام ؟ !

پاسخ این پرسش نزد من است ، ولی برای هیبت او پاسخ نمی دهم .

آیا در آن که من از زمان شکایت کرده و با عتاب و درشتی مانند دیگران با تو سخن گفتم ، منکر هستی ؟

اگر باز گشته ، مرا عتاب کنی و بر من و قومم چیره شده باشی ، طوری نیست .

ولی مرا به بی توجهی به خودت نسبت مده; وابستگی ام به شما ثابت است و از تو فاصله نمی گیرم .

من دیگر از شما شده ام; اگر فضیلت

یا منقصتی دارم ، شما سبب آن هستید .

اگر در خراسان ، بزرگی مرا نشناسد ، ولی در حَلَب خوب می شناسد .

و چگونه دور افتادگان مرا نشناسند ، آیا جد یا پدر من نقصان و کمبودی دارند ؟ !

آیا من با شما از یک خانواده نیستیم و میان ما و شما ریشه نسب مشترک نیست ؟

آیا دارای خانه ای که مناسب شخصیت ها باشد و دارای تربیتی و محلی که مرا بدان بزرگ کرده باشد نیستم ؟

آیا روحیه متکبری ندارم که جز بر شما بلندپروازی کند و هر کس از من روی گرداند جز شما ، روی از او خواهم گردانید ؟

بنابراین از حق من روی برمگردان ، بلکه از حق غلام خودت روی متاب .

با خدمتکار خود انصاف بورز که انصاف شما نشانه فضل و شرف اکتسابی شماست .

در شب هایی که شما را از پشت تپه از نزدیک صدا می زدم ، آیا شما دوست من بودید ؟

چون دور شدم ، چرا جفاکاری شروع شد و چیزهایی ظاهر شد که دوست نمی داشتم ؟

اگر بر احوال شما آشنا نبودم ، می گفتم دوست شما کسی است که در مقابل شما می باشد ! (۱)

د) منبج (القوم قرم حیث حل)

در جایگاه استجابت دعا بایست و اطراف مصلی را بانگ زن .

در محل «جوسق» مبارک و آن گاه «سقیا» و سپس در «نهر مصلی» بایست .

در جاهایی که در دوران کودکی و جوانی ، وطن گرفتم و منبج را محل خود قرار دادم .

در جاهایی که توقف در آنها بر من ممنوع شد و

قبلاً مجاز بود .

مکان هایی که هر سو نظر می کردم ، آب روان و سایه آرام بخشی می دیدم .

در وادی بی نهایت وسیع که منزلی گسترده تر و مشرف داشتم .

۱ . همان ، ص ۲۸ ۳۰ .

بر روی پلی که باغ ها را به هم می پیوست ، فرود آمدم و ساکن قلعه بزرگ بودم .

درخت های بلند «عرائس» با چهره گشاده ، زندگی را به سادگی جلوه خاصی می بخشید .

و آبِ بین گل های باغ ، دو رود را از هم جدا می ساخت .

مانند بساط گسترده گلدوزی شده ای که دست هنرمندان بر آن راه هایی جدا ساخته باشد .

کسی که از مصیبت های من خرسند گردد ، باید از شدت زیان و رنج بمیرد .

من در مصائب خود از عزت و آزادی بیرون نبودم .

کسی چون من که به اسارت افتد ، ذلیل و خوار نمی گردد .

دل ها را هیبت من گرفته بود و از بزرگی و عظمتم لبریز بود .

هیچ حادثه ای نتوانست مرا مکدّر کند . بزرگ هر جا رود ، آقاست .

من در جایی فرود آمدم که شمشیر مزّین مرا دعوت کرد .

اگر من نجات یابم ، پیوسته دشمنان کوچک و بزرگ را دشمن خواهم داشت .

من مانند شمشیری هستم که هر چه مصائب روزگار را بیشتر ببینم ، آب دیده تر می شوم .

اگر کشته شوم ، همانند مرگ نیکان صید شده ام که کشته می شوند .

هیچ کس نتواند بر مرگ ما شماتت کند ،

مگر جوانی که خود می میرد .

شخص نادان به دنیا مغرور می گردد ، حال آن که دنیا محل اقامت نیست . (۱)

۱ . همان ، ص ۲۳۹ ۲۴۰ .

ه) در سوگ مادر (ام الأسیر)

ای مادر اسیر ! چه کسی را به یاری طلبم ، با آن همه منت ها که بر من داری و احساساتی که نشان دادی .

وقتی فرزندت در خشکی و دریا سیر کند ، چه کسی به او دعا می کند و به پناه دادنش برخیزد ؟

حرام است که با چشم روشن ، شب را بگذرانم و مورد ملامت واقع شوم ، اگر دوباره خرسند گردم .

تو مرگ را چشیدی و مصیبت دیدی ، در حالی که نه فرزند و نه فامیلی نزد تو بود .

و آرامِ دلت از جایی رفت که فرشتگان آسمان آن جا حاضر بودند .

هر روزی که تو در آن روزه دار بودی و تحمل گرمای شدید را در نیمروز گرم کردی ، باید بر تو بگرید .

و هر شبی که در آن به عبادت قیام کردی ، تا فجرِ روشن ، سینه افق را شکافت ، باید بر تو بگرید .

هر پریشان ترسناکی که تو پناهش دادی ، وقتی پناه دهنده ای نبود ، باید بر تو گرید .

هر بینوای فقیری که با استخوان های بی رمقت به یاری اش برخاستی ، باید بر تو بگرید .

ای مادر ! چه حالات هولناک دراز مدتی که بی یاور بر تو گذشت !

ای مادر ! چه بسیار دردهای پنهانی که در دلت ماند و عیان نشد !

من به

که شکایت کنم و با چه کسی هنگام گرفتگی دل به نجوا بپردازم ؟ !

دیگر به دعای کدام دعا کننده ای خود را محفوظ دارم و با کدام روی روشنی ، خود را روشن بخشم ؟

چگونه جلوی تقدیر مورد امید را می توان گرفت و چگونه کار سخت را می توان آسان گرداند ؟

تسلیت خاطر تو این باشد که دیری نخواهد پایید که ما به سوی تو در آن سرای خواهیم پیوست . (۱)

و) روزگار فراخ (فَقُلْ لبنی عمی)

خداوند مرا در اسارت و غیر اسارت مواهبی بخشید که قبل از من به دیگری نداد .

گره هایی را گشودم که مردم از گشودن آن عاجز بودند ، در حالی که بستن و گشایش امور مرا کسی به عهده نگرفت .

مردم روم چون مرا بنگرند ، به عنوان شکاری بزرگ تلقی کنند ، تا جایی که گویا آنها به دست من اسیر شده و در قید من هستند .

چه روزگار فراخی بود روزی که محترمانه آزاد شدم ، مثل این که من از خانواده ام به خانواده ام منتقل شده باشم .

به عموزاده و برادرانم بگویید : من در نعمتی به سر می برم که هر کس جای من بود ، شکرش را می کرد .

خدا برای من جز آوازه نیکویی هایم را نخواسته است تا فضیلت مرا چنان که خود شناخته ام ، بشناسند . (۲)

۱ . همان ، ص ۱۶۲ ۱۶۳ . شعر نوزده بیتی ابوفراس ، با این بیت آغاز می شود :

ایا امّ الاسیر ، سقاک غیث

بِکُره منک ، مالَقی الاسیرُ

۲ . همان ، ص ۲۳۷ .

گزیده ها

غنی النفس لمن یعق

ل خیر من غنی المال

و فضل الناس فی الانف

س لیس الفضل فی الحال(۱)

غنای نفس و روح برای آن کس که اندیشه نماید ، از غنای مال بهتر است .

برتری حَسَب و نَسَب مردم ، برتری در حال و موقعیت آنها نیست .

المرء نصبُ مصائب لا تنقضی

حتی یواری جسمُه فی رمسه

فمؤجل یلقی الردی فی اهله

و معجَّل یلقی الردی فی نفسه(۲)

انسان در انتظار مصائب بی پایان است تا آن گاه که بدنش را

در خاک پنهان کنند .

اگر این مصیبت ها دراز مدت باشد ، او هلاکت خاندانش را می بیند و اگر سریع باشد ، مرگ خود را خواهد یافت .

والمرءُ لیس ببالغ فی ارضه

کالصقرِ لیس بصائد فی وَ کره

انفق من الصبر الجمیل فانّه

لَمْ یخشَ فَقراً منفق من صبره(۳)

و شخص در وطنش به جایی نرسد ، مانند بازشکاری که در آشیانه اش شکار نکند .

صبر جمیل به کار بر ، زیرا کسی که صبرش را به کار بَرَد ، از فقر نمی ترسد .

۱ . همان ، ص ۲۴۷ .

۲ . همان ، ص ۱۷۵ .

۳ . همان ، ص ۱۴۳ .

یقولون لا تخرُق بحلمک هیبه

واحسنُ شیء زیّن الهیبه الحلم

فلا تترکَنّ العفو عن کل زله

فما العفو مذموم ، و ان عَظُم الجُرمُ(۱)

گویند با حلم خود وقار را نشکن ! و بهترین چیزی که هیبت را زینت می بخشد ، حلم و بردباری است .

چشم پوشی و عفو از هر لغزش را رها مساز ، از آن رو که بخشش مذموم نیست ، گر چه گناه بزرگ باشد .

طوفان بلا

با مرگ سیف الدوله در ۳۵۶ قمری طوفان بلا وزیدن گرفت و خاندان حمدانی ، قربانی این تندباد گردید و در این گردباد اختلاف و کشمکش ، ابوفراس به مسلخ کشانده شد .

حادثه از آن جا آغاز شد که ابوالمعالی فرزند خردسال سیف الدوله ، پس از درگذشت پدر ، بر مسند حکومت نشست و قَرغُویه(۲) یکی از غلامان سیف الدوله به بهانه کوچکیِ حاکم ، زمام امور را به دست گرفت . چنین ساختاری اختلاف را میان ابوفراس و خواهرزاده او

، ابوالمعـالی برانگیخت و بـا سـعایت موالی و غلامـان مخصوص قرغویه ، آتش جنگ بر افروخته شـد و ابوفراس را طعمه خود ساخت . (۳)

۱ . همان ، ص ۲۶۸ .

۲ . الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۳۵۵; وفیات الاعیان ، ج ۲ ، ص ۶۱ . البته مورخـان دیگر نام او را «فرغویه» ، «ابوقرعونه» و «قرعویه» ذکر کرده اند . ر . ک : شذرات الذهب ، ج ۳ ، ص ۲۵; تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۱ ، ص ۴۲۶; اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۳۲ .

۳ . یتیمه الدهر ، ج ۱ ، ص ۱۱۲; اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۳۲ .

درباره چگونگی شهادت ابوفراس ، یگانگی و وحدت نظر وجود ندارد . ابن اثیر در بیان حوادث سال ۳۵۷ می نویسد :

. . . آن هنگام که ابوفراس در حمص سکنی داشت ، میان او وابوالمعالی ، فرزنـد سـیف الـدوله کـدورتی حاصل شد . سـپس ابوالمعالی او را طلبید ، اما ابوفراس سر باز زد و راهی صدد قریه ای در بیابان های حمص شد . آن گاه ابوالمعالی ، اعراب بنی کلاـب و برخی از قبایـل دیگر را گرد آورد و آنان را به فرمانـدهی «قرغویه» برای شـکست او گسـیل داشت . سـپاه قرغویه در «صـدد» مقابل یاران ابوفراس صف بنـدی کرد و سـپس بر ایشان یورش برد . برخی از سـپاهیان ابوفراس درخواست پناهنـدگی کردند و سردار نیز به ناچار خود را در جمع آنان قرار داد و تسلیم شد . قرغویه پس از اطلاع از حضور ابوفراس ،

به یکی از غلامان دستور کشتن او را داد ، و آن غلام نیز فرمان را اجرا کرد و سر او را از بدن جدا نمود و پیکرش را در بیابان رها ساخت . پس از آن گروهی از اُمرا بدن ابوفراس را به خاک سپردند . (۱)

ابن خالویه ، حادثه قتل شاگرد خویش را چنین می نگارد :

پس از مرگ سیف الدوله ، امارت به فرزندش ابوالمعالی رسید و او نیز حکمرانی را به غلام خود ، قرغویه سپرد . ابوفراس از پیروی غلام سر باز زد ، آن گاه قرغویه ، ابوالمعالی را نسبت به دایی اش ، ابوفراس بدبین ساخت و از سوی وی مأمور نبرد با او شد . کارزار شدیدی در صدد نزدیک حمص شکل گرفت و سرانجام با شکست ابوفراس خاتمه یافت . سردار مغلوب مجروح گردید و از اسب به زمین افتاد ، سپس سر

۱ . الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۳۵۵ .

او را قطع کرده و نزد ابوالمعالی بردند . پیکر او مدتی در صحرا بر زمین افتاده بود تا آن که گروهی از عرب ها پس از دیدن بدن ، آن را به خاک سپردند . (۱)

ورای گفته ها و نظرهای دیگر(۲) امین عاملی مدعی است ابوفراس به دست قرغویه کشته شد و ابوالمعالی اطلاعی نداشت و پس از وقوع حادثه آگاه شد . (۳)

سال در گذشت آن سردار ، ۳۵۷ قمری بود . ابن اثیر روز هشتم(۴) و ابن خلکان روز بیست و دوم ربیع الثانی(۵) آن سال را روز واقعه خونین قتل ابوفراس ذکر می کنند ، اما ثابت

بن سنان صابی بر ۲۸ جمادی الاولی اصرار دارد . (۶)

مرگ ابوفراس ، حادثه ای جانگداز و غمبار بود و حمدانیان را در خسران قرار داد . به قول استاد ادیب او ، «حمدانیان با کشتن مردی که در شجاعت و شعر در میانشان می درخشید ، زیان دیدند . »(۷)

دفتر را با آخرین شعر او که در دقایق واپسین عمر خود خطاب به دخترش سرود ، به پایان می بریم :

۱ . دیوان ابی فراس ، مقدمه ، ص ۶ .

۲ . مرأه الجنان ، ج ۲ ، ص ۲۷۷; تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۱ ، ص ۴۲۶ ، ابن خلکان قتل ابوفراس را انکار می کند . او مدعی است سردار هنگام مرگ چند بیت شعر را که حکایت از مرگ وی می کرد ، سرود . ر . ك : وفیات الاعیان ، ج ۲ ، ص ۶۱ . ابن عماد حنبلی نیز نظر فوق را بیان می کند و می افزاید : ممکن است اشعار مورد نظر در هنگام مجروحیت سروده شده باشد . شذرات الذهب ، ج ۲ ، ص ۵ .

۳ . اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۳۳۳ .

۴ . الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۲۵۵ .

۵ . وفیات الاعیان ، ج ۲ ، ص ۶۱ .

۶ . شذرات الذهب ، ج ۲ ، ص ۳۵ .

۷ . دیوان ابی فراس ، ص ۶ .

دخترکم ! غمگین مباش ، همه مردم رفتنی هستند .

دخترکم ! بر مصیبتی بزرگ ، صبری زیبا بنما .

با حسرت و افسوس ، از ورای روبند

و حجاب بر من نوحه سر ده !

و چون مرا ندا کنی و از پاسخ شنیدن عاجز ماندم ، بگو :

ابوفراس ، زینت جوانان ! از جوانی بهره ای نبرد . (۱)

۱ . همان ، ص ۵۵ .

کتابنامه

۱ ابوفراس الحمدانی حیاته و شعره ، عبدالجلیل حسن عبدالمهدی .

۲ ابوفراس فارس بنی حمدان ، عمر فروخ ، بیروت ، ۱۹۸۸م .

۳ ادباء العرب ، پطرس بستانی ، بیروت ، ۱۹۷۹م .

۴ اشکال العالم ، ابوالقاسم بن احمد جیهانی ، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب ، شرکت به نشر ، مشهد ، ۱۳۶۸ ش .

۵ اعیان الشیعه ، سید محسن امین عاملی ، تهران ، ۱۴۰۳ ق .

۶ الاعلام ، خیرالدین زرکلی ، دارالعلم للملایین ، بیروت ، ۱۹۸۹م .

۷ الاغانی ، ابوالفرج اصفهانی ، دارالکتب المصریه ، قاهره .

۸ امل الآمل ، حر عاملی ، مکتبه اندلس ، بغداد ، ۱۳۸۵ق .

۹ انباء الرواه علی ابناء النحاه ، ابن قفطی ، قاهره ، ۱۳۹۶ق .

۱۰ بحارالانوار ، محمدباقر مجلسی ، دارالکتب الاسلامیه ، تهران .

۱۱ البدایه و النهایه ، ابن کثیر ، دارالفکر ، بیروت .

۱۲ بغیه الطلب فی تاریخ حلب ، ابن العدیم ، دارالفکر ، بیروت .

۱۳ تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام ، محمد بن احمدبن عثمان ذهبی ، دارالکتاب العربی ، بیروت ، ۱۴۰۹ق .

۱۴ تاریخ بغداد ، خطیب بغدادی ، دارالکتب العلمیه ، بیروت .

۱۵ تاریخ الطبری ، محمدبن جریر طبری ، بیروت .

ترجمه ابوالقاسم پاینده .

۱۷ تاریخ مختصر الدول ، ابن العبری ، ترجمه دکتر محمدعلی تاج زاده و دکتر حشمت الله ریاضی ، مؤسسه اطلاعات ، تهران ، ۱۳۶۴ش .

۱۸ تاریخ مدینه دمشق ، ابن عساکر ، به کوشش عبدالقادر افندی بدران ، دمشق .

۱۹ تجارب الامم ، ابوعلی مسکویه ، به کوشش آمرزز ، قاهره ، ۱۳۳۴ق .

۲۰ چهار رساله از افلاطون ، رساله فایدروس ، ترجمه محمدحسن لطفی .

۲۱ حدودالعالم من المشرق الی المغرب ، مجهول المؤلف (به سال ۳۷۲) ، به کوشش منوچهر ستوده ، کتابخانه طهوری ، تهران ، ۱۳۶۲ش .

۲۲ دائره المعارف ، پطرس بستانی ، دارالمعرفه ، بیروت .

۲۳ دائره المعارف بزرگ اسلامی ، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی ، تهران ، ۱۳۶۹ش .

۲۴ دائره المعارف تشیع ، بنیاد اسلامی طاهر ، تهران ، ۱۳۶۶ش .

۲۵ دائره المعارف القرن العشرین ، محمدفرید وجدی ، دارالمعرفه ، بیروت .

۲۶ دیوان ابی فراس ، روایه ابی عبدالله الحسین بن خالویه ، منشورات الشریف الرضی ، قم ، ۱۴۱۳ق .

۲۷ دیوان اشعار ، محمد تقی بهار .

۲۸ دیوان اشعار الامیر ابی العباس بن ابی معتز ، به کوشش محمد بدیع شریف ، قاهره ، ۱۹۷۸م .

۲۹ الذریعه الی تصانیف الشیعه ، آقا بزرگ تهرانی ، دارالاضواء ، بیروت .

۳۰ روزنامه ایران ، ش ۷۰۵ .

۳۱ روضات الجنات ، محمدباقر خوانساری ، مکتبه اسماعیلیان ، قم ، ۱۳۹۲ ق .

۳۲ ریاض العلماء ، میرزا عبدالله افندی ، تحقیق سید احمد حسینی ، خیام ، قم ، ۱۴۰۱ ق

.

۳۳ زبان و نگارش فارسی ، جمعی از اساتید ، انتشارات سمت .

۳۴ زبده الحلب من تاریخ الحلب ، ابن عدیم ، به کوشش سامی دهان ، دمشق ، ۱۳۷۰ ق .

۳۵ سفرنامه ابن جبیر ، محمد بن احمد بن جبیر ، ترجمه پرویز اتابکی ، مؤسسه

چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی ، مشهد ، ۱۳۷۰ش .

۳۶ سفینه البحار ، شیخ عباس قمی ، دارالاسوه ، قم ، ۱۴۱۴ق .

۳۷ سیر اعلام النبلاء ، محمد بن احمد بن عثمان الذهبی ، مؤسسه الرساله ، بیروت ، ۱۴۱۰ ق .

۳۸ سیف الدوله حمدانی ، مصطفی شکعه ، دارالقلم .

۳۹ شذرات الذهب ، ابن عماد حنبلی ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت .

۴۰ شرح شافیه ابی فراس ، محمد بن امیر حاج حسینی ، مؤسسه الطباعه و النشر وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی ، ۱۴۱۶ ق .

۴۱ شهداء الفضیله ، شیخ عبدالحسین امینی ، دارالشهاب ، قم .

۴۲ شهیدان راه فضیلت ، شیخ عبدالحسین امینی ، ترجمه ج . ف ، انتشارات روزبه ، تهران .

۴۳ عمده الطالب ، ابن عنبیه ، منشورات المطبعه الحیدریه ، نجف ، ۱۳۸۰ ق .

۴۴ الغدیر ، شیخ عبدالحسین امینی ، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه ، قم .

۴۵ الفرج بعد الشده ، محسن تنوخی .

۴۶ فرهنگ فرق اسلامی ، دکتر محمد جواد مشکور ، قدس رضوی ، مشهد ، ۱۳۶۸ ش .

۴۷ فنون الشعر فی مجتمع الحمدانیین ، مصطفی شکعه .

۴۸ الفهرست ، ابن ندیم .

۴۹ الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر . داراحیاءالتراث

العربی ، بیروت ، ۱۴۰۸ ق .

۵۰ لغت نامه دهخدا ، علی اکبر دهخدا ، تهران ، ۱۳۲۶ ش .

۵۱ المختصر فی اخبار البشر ، ابوالفداء .

۵۲ مرآه الجنان و عبره الیقظان ، عبدالله بن اسعد یافعی ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، ۱۴۱۷ ق .

۵۳ مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع ، عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی ، دارالمعرفه ، بیروت ، ۱۳۷۴ ق .

۵۴ معالم العلماء ، ابن شهر آشوب ، منشورات المطبعه الحیدریه ، نجف ، ۱۳۸۰ ق .

۵۵ معجم البلدان ، یاقوت بن عبدالله حموی ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت ، ۱۳۹۹ ق .

۵۶ المعجم فی معابیر اشعارالعجم ، شمس الدین محمد رازی .

۵۷ معجم المؤلفین ، عمر رضا کحاله ، مکتبه المثین ، بیروت .

۵۸ معیار الاشعار ، خواجه نصیرالدین طوسی .

۵۹ مقاتل الطالبیین ، ابوالفرج اصفهانی ، دارالمعرفه ، بیروت .

۶۰ منتهی المقال فی احوال الرجال ، ابوعلی حائری ، مؤسسه آل البیت ، قم ، ۱۴۱۶ ق .

۶۱ المیزان ، محمد حسین طباطبایی ، انتشارات اسماعیلیان ، قم .

۶۲ نقد ادبی ، ژ . س . کارلونی ژان . س فیلو ، ترجمه نوشین پزشک .

۶۳ وسائل الشیعه ، حر عاملی ، دارالکتب الاسلامیه ، تهران .

۶۴ وفیات الاعیان و ابناءالزمان ، ابن خلکان ، منشورات الشریف الرضی ، قم ، ۱۳۶۴ ش .

۶۵ یتیمه الدهر ، ثعالبی ، تحقیق عبدالحمید ، قاهره ، ۱۹۵۶ ق .

۶۶ الیواقیت و الضرب فی تاریخ الحلب ، اسماعیل ابی الفراء ، تحقیق

محمد جمال و فالح بكور .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹